



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: _____

موضوع: _____

شماره قفسه: _____

تاریخ ثبت: _____

محل ثبت: _____

بسم الله الرحمن الرحيم
 این کتاب در مورد...
 نویسنده...
 تاریخ...
 شماره...
 محل...
 توضیحات...

خود کار و صاحبان حقوق معذور شده و به طرز بدیع
 خود به بیگانه

دو ورق از اول

۱۷۹۸۷
 ۲۰۹۱۵۲



مقدمه اول...
 این کتاب در مورد...
 نویسنده...
 تاریخ...
 شماره...
 محل...
 توضیحات...

۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

که خوانند که تکثیر شوند **مقدمه دوم** آنکه تکثیر الهیه و تکثیر کمالات و ارباب طریقات
 با کسب بعضی نسبت که بر علی از اعمال اثری است نباشد و اگر عمل تکلیف باشد اثرش
 درست نباشد و از نسبت و جور و عدل و در حق و در حجت و اگر بد باشد بر آن اثر بد است و
 از حجت و در قوم و در علم و در حق و اختلاف در استعدادت و تفاوت و تفاوت
 نوع انسان در مدارج و در کمالات او در عبادت و در عروج او با علاطیات حیات
 و در عبادت او با فضل و در کمالات چشم شده است با جمال او پس هر که طاعت و در حجت
 در راه خدا با تامل و تمرکز او و دلالت و هر که معاصی و کسایات او بیشتر و در معیت
 بود او مومنین و طاعت شایسته حق و الحق بیشتر از قرب الهی و در سرشت و سبط خود کسب
 او نیز دیگر است **نکته** آنکه آثار بدی که بر معاصی مرتب می شود و بدون حجت و کسب
 استغفار از آن عمل نیست بلکه زوال و انقطاع او موقوف است یا بر رسیدن
 زحمات و مصائب و در دنیا بعد از آن و در حجت تقدیری که معصیت معصی او باشد زیرا
 که چون اثر از خواندن نفس اماره حاصل شده بعد از آنکه رحمت و مصائب و عذاب
 که خلاف خواهش اوست بوی رسیده بعد از آنکه معصیت باشد و اوله از آنکه که با
 رسیده بود عدالت الهیه و رحمت غیر متناهی معصی است که از آن نفس بر طرف
 شود **مقدمه سوم** هر که در نفس در نهایت استخواند باشد مثل پدر و پسر و بنو اندیشه خود
 آنها باعث رفع بدی و بگیری شود زیرا که مثلاً کسی که زحمات و ریاضات پدر که خلف
 معصیاتی نفس اماره از بدی و معاصی که از مستند است نفس اوست از نفس او
 رفع میکند **نکته** آنکه در حدیث سابق مذکور است که آثار بدی از معاصی فرزند هم رسیده
 از نفس فرزند هم رفع کند زیرا که ریاضات و تقوی پدر که باعث تامل نفس پدر

و خلاف خواهش نفس فرزند رحیم عذاب خواهش اوست پس باعث کفاره و توب و دفع
 آثار بد از نفس او هم می شود و مؤمن است که از اجتناب رسیده که حضرت صاحب الامر
 اولاد و فاطمات امام حسین را از اجتناب از حجت طلب کردند چون آنحضرت زیرا که او را
 فاطمات آنحضرت با جمال پدر آن خود را می و فرجی که بود بد چون این چهار مقدمه است
 که بد آنکه تربید فاعل نماز بود چنانکه امام حسین عمام را کشید که و میخواست که او را
 شمشیر بکشد و مطیع و مفاد او بود و حق او را بوی و اگر از او میسر نبود اجتناب
 و تکلیف این عمل شفع شده امام حسین عاصیون طالب اعطاء استعدادت
 بود و طالب می نهد و ریاضت بود و در راه خدا که قابلیت و کشته که رفع مایه نفس
 و آثار بدی از جمیع نفوس متحد با او یعنی نفوس شریفان و محسنان او آن گشته
 سبب نموده شد از برای رسیدن بقا عتبه که می که معصی استغفار می نماید
 و موالیان باشد و چون اعظم می هدایت در معصیت ریاضات که باعث اعظم در ریاضت
 و معصی است رسیدن یا آنچه مذکور شد همان باشد است و در راه خدا در احسان حق
 و از همان باطل بعد از بشناخت و ریاضی شد تا این مرتبه از بردی و می تاب و بدون
 ستمیادت و وصول باین مرتبه ممکن نبود زیرا که رفع که در است معصیت و شفاعت
 اینان موقوف بر عفو و تامل انسان است چنانکه مذکور شد و باین سبب حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدا نوال گرفت که آن بلال از او دفع کند و خدا هم فاطمه
 او را مجبور بر عدم فعل او نکرد و حجت مذکور و بجهت نماز فاعلی کردن هر یک از امام عام
 و فاطمات او و لازم نمی آید که فاطمات او نفی نداشته باشد زیرا که آن فاطمه
 قادر بود که او را تامل برساند و حتی را که میگوید قبول کند و مرتبه از این حواله

کشف مناسب و من این کتاب است که چون بعضی فقهاء القول و در اثبات این مقام
در بعضی اوقات از کتاب سکت و باعث ضعف بین و بیست برکت این می شود
تا این که بعد از این باب مذکور خودیم تا دوستان و دشمنان ما بدانند که این است
بدانند که هر که عالم و خرد او در این مرتبت زانو زدن و تضرع او در این عت
افزون تر است و در سید به بیشتر و موثر از این عت نیز به نیست
فصل اول در وصف سبب انوار رحمت بر سید عالم علیه السلام
الحمد لله الذي من على عباده و لا يزال النعمة المبركة و على من القباة و النعمة
باز و لا لا ابتداء الكثرين ثم نفضل على الامم المايمة و القوي الخالصة باصطفا
من افقه سيد المرسلين و في الامم الاولين و الاخرين و سبب ما من تسليع المؤمنين
المؤمنين و عيوب الذين و تسليع اولاده الغر البائسين و الايمه النجيين و
و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة جعلنا من اهل السعاده
و البقيين و شملنا في ذلك الشايقين الاولين و شهد ان عبد الله المصطفى و
الحبيب صاوة شرف ثلث العوالم و ملائكة السموات و الارضين و شهد ان دينه
و غير نه خلفاء الله على العالمين و حجه على كل لكون لجميعين اللهم صل على سيدنا محمد
جده في تبليغ الاوامر و النواهي و في تبليغ الاحكام كما هي و نصب نفسه لاحكام
كلينك و جاهلك في سبيلك مع اولي القربى من احببتك ففضل من الاقرب الغيرة ما خال
من القباة بالحق و قال من القباة الرقي ما نال من القباة و القباة فقوم مقامهم
بالايمه عليه و يحسنون و قوم اسنان الشرف كبرون و هو مع ذلك يقول اللهم
اغفر لعمري فانهم لا يقبلون و قد جعل على ذلك حق اثنان الى ما نال و قوله

الجل الى جناتك فاجزه الله عننا افضل الجزاء و صل على سيدنا محمد و آله الطيبين
نقياء الذين ثبتت اقدامهم على صراط الله المستقيم و في القباة و في القباة
و قبلة الحسين فوالله ان المحرم و حجه الله على العرب و الجم و كثره و كثره و كثره
الطالح من صفات سيرة صفه الله و حبه و حبه و حبه و حبه و حبه و حبه و حبه و حبه
الله ابي القاسم محمد بن عبد الله و قد قال الله شفاعته العظمى يوم القيمة الكبرى
و قد جعلنا تحت لوائه الاطهار و جعلنا من حبه العظيم اي برادران بدانند که بلا مرتبه
ارباب و است و بخلاف از احباب اجتناب و تحت با ندازه کرامت و اوست
و معاف بودن از هیچ و نیست از علایم بدی و **من احب الله حببت**
عليه السلام هر که خدا را دوست دارد و مانند او را دوست دارد برادران بدانند که
و بخلاف از هر که خدا را دوست دارد و مانند او را دوست دارد برادران بدانند که
هرستاده اند و هر درمی از تحت که موجب برکت و رومی زنده آیند و اولیا
و ده اند اری **مستم** بر خوان غم چه عالمیان را ملاذ و نه اولیای سیده ایند و نه
نوبت با و لیا چه رسید اسون طبعه از آن غریبی که بر سر نه ایند و نه پس استی
را کفره الماس نیز با و نه و نه بر سر نه ایند و نه از آن غریبی که بر سر نه ایند و نه
بر صفتی شریف مرقی نه و نه اسرار و نه که ملک و نه شود که نه در نه و نه
در که نه در نه و نه سیره و نه در آن و نه کوفان پس بخت که نه از آن عباد
اهل حرم در نه که پان کش و نه مؤخر یا و نه در هر هم که نه از نه روح الطاهر نهاده
نرا و نه حجاب تا نه که نه زنده و نه او را نه حجاب و نه غنا و نه که نه بر نه و نه
خودت فانه قدس و نه یا نه اثنان ایمن این که در مقام قرب نه و نه نیست

در بعضی اوقات از کتاب سکت و باعث ضعف بین و بیست برکت این می شود
تا این که بعد از این باب مذکور خودیم تا دوستان و دشمنان ما بدانند که این است
بدانند که هر که عالم و خرد او در این مرتبت زانو زدن و تضرع او در این عت
افزون تر است و در سید به بیشتر و موثر از این عت نیز به نیست
فصل اول در وصف سبب انوار رحمت بر سید عالم علیه السلام
الحمد لله الذي من على عباده و لا يزال النعمة المبركة و على من القباة و النعمة
باز و لا لا ابتداء الكثرين ثم نفضل على الامم المايمة و القوي الخالصة باصطفا
من افقه سيد المرسلين و في الامم الاولين و الاخرين و سبب ما من تسليع المؤمنين
المؤمنين و عيوب الذين و تسليع اولاده الغر البائسين و الايمه النجيين و
و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة جعلنا من اهل السعاده
و البقيين و شملنا في ذلك الشايقين الاولين و شهد ان عبد الله المصطفى و
الحبيب صاوة شرف ثلث العوالم و ملائكة السموات و الارضين و شهد ان دينه
و غير نه خلفاء الله على العالمين و حجه على كل لكون لجميعين اللهم صل على سيدنا محمد
جده في تبليغ الاوامر و النواهي و في تبليغ الاحكام كما هي و نصب نفسه لاحكام
كلينك و جاهلك في سبيلك مع اولي القربى من احببتك ففضل من الاقرب الغيرة ما خال
من القباة بالحق و قال من القباة الرقي ما نال من القباة و القباة فقوم مقامهم
بالايمه عليه و يحسنون و قوم اسنان الشرف كبرون و هو مع ذلك يقول اللهم
اغفر لعمري فانهم لا يقبلون و قد جعل على ذلك حق اثنان الى ما نال و قوله

اوسته آلهامونک بالانته شمل بالانته شمل بالانته شمل بالانته شمل بالانته شمل

بلای وقت پنهان و لیسز و معجب است از بلایا و حق سیر برده مان بعد از آن بلایا
 او میاید پنهان و وقت صفای این تعلیم تر و شیرین است از بلایای سیر است و
 بعد از آن مصائب و دستان خدا و خلقی مومنان معجب است از صفای اهل این
 و از حجت سید عالم و هر دو بر آدم فرموده اند **ما اوفیت**
 اسعد بلایا و ادب است که در راه خدا حق رسیده از خلقی که ان عاقلان بوجود آمد
 تا جی که ازین سر اچه تا حجت حق همیشه متداوم است و بلایا بود و در حجتی که و کسب
 مادر بود پدرش از دنیا رحلت خود و بدو میی که فرشته و چون لیس را رسیده
 مادرش تر و فانی کرد و چون منت عادت به جانش بعد اطلب که مویته امور
 و متفصل معات او بود از دنیا رحلت خود تا سبب خج را کئی شبانه میکرد و با وجود
 بی باوری و سبکی مامور بدعوت شد و چون در عهد و دعوت بر آمد حق تعالی
 در عهد و وعده است و در قسمتی وی بر آمدند زیرا که آنچه انحضرت فرمودم را با وجود
 مخالف طریق و آیین این بود اندر جمع فرق انام از نبود و لغاری و قیاس و سبب
 پرست و آتش پرست و ملاحتا و دهریه و طهریه از عذاب و چه از جم در مقام ماذیت
 و غیر آن صورت بر آمدند و انواع بی ادب و سفت نسبت بوی بعل آوردند یعنی
 اورا را کوشند و برنی اورا عذاب خواندند و جی ویرالت بیخون و اوند و ملاحت
 در اورا کماست موی با خند و مادت تمامای پنهان اطلب است و چه از جم در مقام
 اعدای دیگر بوی کمر وید و تابع دین او شد بیک از دین و آیین وی همین که کوشش
 منظر بود و سیر بر دم در مقام ملن و سبب این بود و در کماز که عادت

فرشتگان آن حضرت رسید و در میان دو همیاد خانه داشت که بدین دشمنان بودند یکی
 ابولسب و دیگری عتبه ابن ابی مویط است و در روز در اندای انحضرت سعی نمودند تا با یکدیگر
 توانستند از وقت بوی رسانند و این دو همیاد جلالت زن دست بریده ابولسب
 قار و کسب جمع کردی و بر سر راه وی رسیدی و حضرت چون بنام حضرت آلتا در بر گرفت
 و طریق ملاحت میفرمود که این چه نوع همیاد است که با من میکند شخی بگوید در بازار که
 مردی را دیدم که میگفت **قلوا لا اله الا الله** بگوید بعد از دوات مقدر الای
 معبود دیگر که سر او از پریش است و منبت تا کما را نوید و شخی از عتبه وی گرفت
 و میگفت سخن این که از اب را نشنیده و سکت بر دیر و چنانکه عتبه در استخوان الوده
 کرده بود بر سپیدم که این دو شخی نسبت گفت و ای اول عتبه است و مکتب تا عتبه
 ابولسب است و چند بار گفت و قبل بر سر او بکشد که اورا میشنید و در بر سر وی بکشد
 ملعون را دای مبارک آن حضرت را گرفت و بگردن وی پیچید و می که راه عتبه
 بوی کشید و در وی ابوجهل لعین با جی از استغای ملاعتن و موفقی از ترس است
 بر سر انحضرت ریختند و وی را عتاب از نسبت رسانند تا لگه از راه مبارکش را
 بر خاک مالیدند و امقدر بر وی زدند که از شفا مونس خون جاری شد و اگر مردم
 از آن فعل شنیع مطلع میشد و در آن وقت حمزه گفتا رو فرستاد و ابولسب را شعیب خود
 رفته بود از برای سزا بدین و قهار انحره سه روز در کوه و حجر اکشته بود گفتاری
 وی نیامده که سخته و نشسته و ششم الود بر در و راه کما رسید که بر رعد انحره جان
 در انجا حاضر بود حمزه را دید و گفت ای حمزه میدانی با برادر زاده تو چه کرده و با وجود
 این ترا کما بیک کار آید و این عار را انویجای بری حمزه از سخن آن کینه میفرستد و بیکار

گفت

و چون بسیار گرسنه بود طعام طلبید زین طعامی حاضر نشد چون غم گرفته بودی که در نماز
 گریبان دیدم که گفت پر اگر بماند زن گفت یا ایها ربه چه کنیم و حال آنکه آنچه با تو
 دیده برادرزاده تو کردند کسی که بیعتی از یمنیان و فقیه از صفیانی را و اندر
 ابوجحی را چون بر سر دی بر گشته و این قدر بر روی زدند که از پیشت مبارکش خون
 جاری شد و صورت او را بر خاک مالیدند و نه تو حاضر بودی و نه من ابوطالب
 غم گرفته که این را شنید گریبان شد برخواست و طلب حضرت برون شد و او را
 در مسجد الحرام نشان دادند چون غمزدان مسجد الحرام شدند که حضرت در پیش
 نشسته و سر بر آویخته و غم گرفته باین احوال سلام علیک ای برادرزاده چو
 صوفی حضرت را سر دزدان برادر و دل بریده فروخت که از پسکی را
 که نه برادر دارد و نه مادر و نه برادر و نه بی و نه نایب و نه ماری و نه غنای و نه مدد
 گاری نه ماری و نه تباری و نه ناهری و نه غنای و نه ماری و نه غنای و نه مدد
 گریبان شد و از جهت غم کباب ابوجحی را داشتند در موی عاید بر خود که با جیبی از
 اعظم و کثرت قریش نشسته بودند بوی رسید بوی کشت ای ناکسی و در بر
 برادرزاده مرا از دست رساندی و بوی دشنام و ادوی و کمانه که در دست
 داشت بیجا بر سر دی زد و چون که سر او شکست و خون از زهرش جاری شد و باطل
 ایقدر را نه و مفت از کف زلفت بآن حضرت رسید که باین مدارد و بعد از آن
 که بجا دماورد به رختها که در جوب و غزوات زلفت بآن فری شانت
 رسید از آنکه در رخت احدی زهر زهر را بیکدیگر میاده غودند که آن عجب را
 نقل راسته و بعد از آن تیر غایت بکسر سلسله افتاد و هر یک از یمنین بگوشه

افتادند سید عالم با فیل از اصحاب در گوشه که آب یاده بودند آن سکه لایق محرم
 فرست سخت شده بکار بر آن حضرت که کردند و او را اسکن باریان غودند که از آن
 سکه بپشت غنیز آن حضرت آمد و بنایت خروج کشت بوی که خون از آن جاری
 و بر سر دی نشانی جاری شد و حضرت آنرا بر روی مبارکش و یکدند داشت
 تربین چکد و میفرمود اگر قطره از آن تربین رسد بر آینه عذاب بشد بر اهل زمین
 مازال یهود و مسکین **اللهم احسن لوقی فانکم لا تعلمون** ما رخدا باین قوم را بدست
 کن که این را ببلند و بکند که از راه نادانیت و ملوحت سکنی بر بازوی آنحضرت
 و انرا جوی و رحمت و ملوحت دیگر سبب بر لب و دندان آنحضرت زد که بسیار
 کشاد و بعضی از دندانهای مبارک او شکسته شدند و یکی از آنها بر دندان افتاد و در آن
 محل ملوحت شیمی حواله آن حضرت کرد و خواجیه عالم از شیمی حواله آن حضرت کرد و در دندان
 افتاد و زهره تابان دی از نظر برادر و کسر زهره تابان کشت و روز روشن و در نظر
 چون ششم تیره و تار کردید و آن چهار بلبلان را از فتنه نشسته که آنحضرت از
 دار دنیا به دار سرور و کمال خود انداخته و خود را در آرزو داده و در آن کار هر دو را سنجیم
 ایس بر یکس این سخن را از زبان ایشان فراموشه آواز بر آورده که **آلآن فانیل**
فانیل آنجا باشد که هر کشته او از ایس مدینه رسید و در یک خطه این خبر
 و منت شر در میان دوست و دشمن ایشان ریافت و چون بعد از آن کار آن سفاک
 پرون آمده یک سینه شرب میخورد و اول کسی با طعنی شد خطاب امیر المومنین عبادت
 الله علیه بود و بعد از آن عجب دیگر از اصحاب بویا پرسید اما چون او از فضل آنحضرت
 بدید رسید به فرشته خانه الا که او از یکدیگر بر بلند کردند و بعد از آن عبادت

حضرت شاهر آملی بود چون ماه شعبان سال ۱۰۰۰ در آن وقت در رسیدن حضرت را حدیثی
عاریض شده و بعد از عودش آنکس است که در وقت آن بعد از دو روز برای اهل آن
منبر و مسجد کعبه حضرت دست امیرالمومنین عامر را گرفت و با بعضی دیگر از جوانان شیعیان
نوع رفت و در آن طوطی در یکی انگشت خطه از برای اهل آن منبره دعا و شهادت خود را می گوید
حضرت امیرالمومنین شهادت امیرالمومنین عامر را می گوید که من از آن روز که در مسجد کعبه از اهل
آن منبره می بودم پس رسولی حضرت امیرالمومنین عامر را می گوید که در مسجد کعبه در میان کعبه
عاقی قرآن را بر زمین خوی می کرد و در آن سال دو مرتبه بر زمین خوی می کرد و گفت در آن روز که در آن
راحت میان ایشان همیشه بودن در دنیا و همه قرآن را در آنجا می خواند و گفتی بر درگاه
و من ایشان را تلقای الهی می کردم پس حضرت عقیل شریفه دعا و دست خود دست می داد
و کار را عاریض شده بر سر جای خود آمد و احباب در کرد و می چیدند پس عاریض می کرد
خوی می کرد که در دو ماه در آنجا بود و در آن وقت که حضرت فرمود چون مراد یافت
رسد باید از مردان اهل بیت من آنکه نزد یکدیگر بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند
پوشیده امم الکفن کنند یعنی از مردان اهل بیت من آنکه نزد یکدیگر بنشینند و در آنجا بنشینند
و گفت بداند که چون مراد یافت و همه در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند
خواهد که در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند
و بعد از آن حضرت را در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند
ملک الموت یا ملائکه آن فرستگان برین نماز کنند و بعد از آن مردان اهل بیت نماز
کنند و بعد از آن زمان ایشان پس احباب و یاران آن فوج خود در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند
پس از آن حضرت بنشیند و می ایستد و احباب و یاران آن فوج خود در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند

در آن وقت که حضرت بنشیند و می ایستد و احباب و یاران آن فوج خود در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند
من فرمود که ای جوانان اینها را بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند
دل من قاطبه آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
فرمود که اینها را بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند
پس از آن حضرت بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
فاطمه و خدیجه بنده عایشه بنفای کعبه ای و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
اولی شمار ایشان فرمود که و گفت توان خود را در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
با چشم که در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
شوق من به آن فوج من بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
اینکه بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
خواهی شد و اول کسی که از آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
سجده زانو اهل اهل ایمان خواهی بود من از این خبر متعجب شدم اما چون جاری رسید
از آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
و بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
بعد از آن حضرت بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
الحمد لله من یارک بر سر است و می ایستد و احباب و یاران آن فوج خود در آنجا بنشینند و در آنجا بنشینند
عبد الله و بنیامه اولی بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند
نخجاند که کعبه ای یاران می بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند و در آنجا بنشیند

میکوبد و همیشه بکوشد چرخ از روی بهای شکر بعد از آن که دوستی بر آن می نشاند و انوس
از روی بهای شکر که بغیر از حق الود و خواهد شد بعد از آن که در آن است بهای
خواهند و بعد از آن حال شکر می تواند رسید پس بایست احترام در عبادت شکر و کمان
و صفت فرمود که گفت این را منقول مانا ایدر شکر است چه طریقه که از حیث کار آن است
باین رسد و چه طریقی که بر این واقع شود و چون که در چنین مبدئه جلی
اصحاب که برود و چه بود از کبریا این را مکرر در اندیشه و چون از کبریا این را
که حضرت رسید او نیز کرب است آنکه عین کرد و یا رسول الله لبیک که در شکر است
حضرت فرمود که در شکر است مکرر از روی روح و صفت بر است که بعد از آن بعد از آن
عزیز این می خواهد رسید اما در وقتی که حجتا ملک الموت را از زمین فرستاد
در خوان فارغ از این است را امر کرد که برای روح صفت بر است را از دست کن
و کور این و می شد که خود از این است که در بار آمد که روح شکر حاضر شد و یک
دو رخ آمد که گفتش و در رخ فروشن و در پای چشم را که که روح برگزیده ما
نیز دایم آید و نه در کشتن و مش کشتن و عا که خوش و گریه و هیچ مانده در صوم
ملکوت و متوفان خطای بر دست خطای رسید که روح صفت با با نامی خواهد و کلی
از جهت استقبال او بر خیزد و صفت در صفت با است و جبرئیل را امر کرد که برو نزد
صفت و وی را این است روان و چون جبرئیل روانه زمین شد در راه ملک الموت
بروز که از خدمت حضرت روح صفت بود و جبرئیل از وی گفت که عا حضرت رسول
عزیز را می گفت که در آن سوال نمود که حق روح او را که تا در احوالات نماید
پس جبرئیل شتابان و کربان نیز حضرت آمد و گفت سلام علیک یا ابا القاسم

حضرت فرمود و عیسی السلام و بعد از آن که برای برادر و چنین عا می باشد که از وی جبرئیل
گفت یا رسول الله جبرئیل که بودم و حال از برای تو این را آورده ام حضرت فرمود
آن را بر ما که در است جبرئیل گفت **إِنَّ الْبَهَائَاتِ لَتَكْثُرُ** انش و در رخ فروشنه
شد و **الْبَهَائَاتِ لَتَكْثُرُ** و بهت باین حضرت را پادار است و **وَعَوْدُ الْعَبِيدِ**
لَتَكْثُرُ و عوالمین نیز و بهت و در نور عا شد و **وَالْمَلَائِكَةُ لَتُطْفِقُ**
لِقُدُومِ مُعَلِّكَ و طوالمین کشتن صفا برگزیده اند از برای رسیدن روح صفت
حضرت فرمود ای برادر این را بر ما که می گوید و لیکن مر این را در آن که در علم بدان
نرم بود و چشم بدان روشن کرد و جبرئیل گفت ای صفت خود را ای اهلین غفار ای صفا
بهت خواست بر جبرئیل و است این را تا که تو است تو اهل شکر حضرت
فرمود ای این حضرت رب العالمین و ای قوم هر ای صفا برگزیده اند از برای رسیدن
سکوتر زمان جبرئیل گفت ای قریبنا و ای سرور او صفا کشتن که در احوالات
اول کسی که با حق تعالی بر فرق می یافونش نشند و او شفع که عا شکر بر صفت قبول شد
تو باشی حضرت فرمود از سر قریبنا و ای صفت او را و نوای نویدی عین رسنا
که که در دست از تو اطمینان تر داید و عهده ملا از کبریا بد و جبرئیل عین ده که در علم
نوری دهد و جانم را سروری او در حضرت روح الامین گفت ای صفا ای کمال و ای
سید ای صفا در سل پان کن که در غم نیستی و در مکر صفت حضرت گفت ای برادر همیشه
نعمه اندوه من از سر از است بود و درین وقت پیشتر از پیشتر در غم این غم
جبرئیل گفت یا رسول الله **لَا تَكُوفُ لِمَطْلَبِكَ ذَلِكَ فَتَرْفَعُ** ای صفا دل خوش دار
که در ای قیامت حضرت عورت امید را از است تو نباشد که عا شکر حضرت فرمود

در نامه اهلش نوشته بود **وفاقیان عیال** و غم اندوه برای ما بدست
 و باز میفرمایند که بر که از ایشان نامه در محبت ما کبریه و فخره است که از دیده اش بیرون
 ایستاده که از ما صانع شده و باطنی که بر ما واقع گردیده و حق تعالی او را در بهشت خلق جایی
 دهد روزی که نامه به دست نوشته اند: غم از بر روی اهل محبت نوشته اند
 از خون رخسار بگریخته و گوی: بنور سرخ روی است نوشته اند در بهشت آنچه مایه
 کشیده اند از درد و غم نامه و لایت نوشته اند: امروز روزی که بگردون رسانده است
 امروز روزی که چون رسانده است و فخره و فخره که با یک پخت اندوه و حال
 غم و جان فانیان است حکایت و فخره حضرت رسول خدا را فاطمه زهرا است
 و ما را در بعضی از مناقبت و مناقبت و سینه الشاه و پاره از کجایات شرف و حرمت
 و محبت و رحمت او در دل و پناه و این اوراق شریف و بیجا و از آن از کوشش و فخره
 او را که میگویند از این غم و غم و غم و غم که روزی که فاطمه زهرا و بدم آنحضرت
 و ستم میگرداند و جوی که در نزد او بود از دستهای مبارکش ببارید
 جوی که در دستش چون آلوده شده بود و فخره فاطمه آنحضرت در کناری نشسته بود
 و لایم چنین عذر او وقت که بود و در گوشه میگریست و از کسبستی بر جوی غم می
 این نامه شده که هر دم میفرستیم و کوشش از هر روز و دستهای شریفش در دعا
 گفتند فخره ما بر ستم و ایا و اینک از می آن حضرت عکس ای سلطان پادشاه
 قرار داده بود که بگردان خورشید خانه با من بسته و بگردان و امروز به دست
 کوشش ای دختر خیر البشری نیز از آنکه خورشید را در دیندگان شریف مرض فرماید که و ستم
 بگردانم یا حسین را امثال غایم و او را از کبر بانه دارم آن حضرت فرمود و تو جو را از آن

لا اله الا الله

که من بیکس چنین بر دارم پس من بیکس بگردم که دقت نذر دارم بیکس رستم و با بیکس بگردم
 و چون از نذر فارغ شدم صورت حال را با حضرت امیر مقل کردم آنحضرت بسیار گریست
 و بجز نذر و بعد از آنکه سرور و خوشحال و منبسم بود و دست خود حضرت رسول بایست سرور
 و منبسم از روی بر سینه گذاشت چون بجا آمد فخره و فاطمه زهرا و حضرت رسول و ستم از روی سینه او
 بجز از بر رفته و ستم از برش خود بدین گردانده میگرد و حضرت رسول فرمود و با یکدیگر بخندانی
 که خدا را در کشف غایت و در این که کشف این آن خدمت حق و اهل بیت است و نیز غایت
 که حضرت رسولی عالم قدر و جراتش بیرون فرست کرد و با حضرت فاطمه را که از پیشم بود
 بنویس و من و زهرا که داشت و بیوای آن پادشاه را که را در پاره که داشت و چون
 شد در آمدن آن بیوای آن بورت و اقل شده بود و روزی که از این ستم شده
 بجوی که همه آن بورت را در پیش خود است آن زن بقیه غم شتابان نیز و شوهر خود
 صورت حال را بیان نمود و بیوای فراموش کرده بود که با حضرت فاطمه را در آن بورت
 که از ستم است چون آن سخن را از زن شنیده بود و گفته و اقل آن بورت شده دید که با در
 فاطمه مانند خورشید تابان و ماه در نشان است و نور عظیم از آن ساطع میگردد و با ستمان حق
 میکند بیوای که آن حال را دید نیز و اقربای خود رفت و این را اجتناب نمودن او نیز
 خوشن خود را اجتناب نمود و بشنا و کس تابان بیوای آن آمده و احوال است را شنیده و خوانده
 و یکی شهادت بر زبان جاری نموده و مسلمان شده و از امر این مرد است که روزی
 از دروای نالستان که در نهایت کرمی بود بنیارس حضرت فاطمه زهرا و فخره و بدم آنحضرت
 در صلاهای خود بخواب رفته و کنه در نزد کس گفت او بچه را میگرداند و تسبیح و تضرع الهی میکند
 و دستهای از پیش خود میگرد و بچه خود میبوی و کوه کرده و چنین میبیند و میبیند که این

و بر سر تو باشد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 و از قبل بر سر تو جدا شد و تو جدا شد **باب طریقه رسیدن به حق تعالی** و از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 بر سر تو باشد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 که از قبل تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 از تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 پس تو بر آن تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 ملک رو انداخته که تو را می بیند و دست داشته باشد و چون قدری راه بر او بخشد
 نیز در آن بیند که تو را می بیند که سر او را تا جایی می رسد که هر چه می رسد بر سر او
 و در دست هر یک که از تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 هفتاد و نه روزی با آن هست از جانب راست تو را نه شوند و چون قدری راه بر او بخشد
 مریم و خدیجه را با هفتاد و نه روز از سر العین به استقبال تو آید و بر تو سلام کند و از جانب
 چپ تو را نه شوند و چون مقدار دیگر صاف می کنی تا درست شد که هر یک با هفتاد و نه روز
 که بر دست ایشان تو را می بیند که سر او را تا جایی می رسد که هر چه می رسد بر سر او
 و در دست هر یک که از تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 شوند و چون قدری راه بر او بخشد که سر او را تا جایی می رسد که هر چه می رسد بر سر او
فاطمه السجدة ای مادر صفت دید با پسرش که فاطمه بود می کند و پس در آن وقت
 همه عیالین دیدند و آن پسر که سر او را تا جایی می رسد که هر چه می رسد بر سر او
 عیالین ایضا پس از برای تو بر سر تو را نصب نمودند و خود که بهشت پاد و پسر باشد
 و در ما بین پاهای کشتن مقدس و مقدس و در دست علی را نور و کشته شده

و از عین علی بر سر تو باشد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 چون بر برای تو بر سر تو باشد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 حاجت خود را طلب کن که تو کوته از حق و از عین ای خدا می شن و حسین را با حق غایب که
 این تر اینچون که از تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 و چون از علی و می جاری باشد و کوته از حق و از عین ای خدا می شن و حسین را با حق غایب که
 بود در آن وقت که تو را می بیند که سر او را تا جایی می رسد که هر چه می رسد بر سر او
 بلکه گفته و چون می بیند که سر او را تا جایی می رسد که هر چه می رسد بر سر او
 پس چنانچه تو را می بیند که سر او را تا جایی می رسد که هر چه می رسد بر سر او
 فرزندان مراد هم که در کتاب رسد که این تر از تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 با مقدار سواد آن سیدان را در این بخش خطاب رسد که ای فاطمه و از آن بهشت تو را روز
 هر که نهاده تو را روز و دست در دامن حق تو را نه شوند و با تو اهل بهشت تو را نه شوند پس تو با سیدان
 شوی بر سر علی و فرزندان است در نهایت الطینان رو انداخته بهشت تو را نه شوند و چون بهشت
 رسید هر از تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 و در دست هر یک که از تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد
 با تو سرچ باشد و چون اهل بهشت تو را نه شوند و با تو اهل بهشت تو را نه شوند پس تو با سیدان
 و نیز از حضرت رسول علی علیه السلام و دست که چون روز قیامت تو در جبرئیل از برای
 ظاهر تو را نه شوند و با تو اهل بهشت تو را نه شوند و با تو اهل بهشت تو را نه شوند پس تو با سیدان
 تر باشد و چنانچه ای آن بد بای بهشت تو را نه شوند و با تو اهل بهشت تو را نه شوند پس تو با سیدان
 در جانب راست و در آن از جانب چپ و در آن از برای روی دور و از تو جدا شد و حق از تو جدا گردد و بعد از آن که از قبل تو جدا شد و سر علی را بر روی تو جدا کرد

بدو است راست بقیع خود گفت که خطا برسد که ای فاطمه با حق بر داشت تو صحبت گوید
 بهر کار دین تو ایام در قدر و منزلت من تمام شود خطاب رسد که ای فاطمه و خیر هیچ بر تو
 و هر که گفت تو با فرزندان تو در دل او باشد دست او را بگیر و با خود و اهل بیت کن
 پس حضرت بر کوه و در صامت قشربین جهان و دوستان خود را بر چندین کوه مرغ و
 بری چند و بایشان راه بهشت برگزید و چون بدو بهشت رسید شمعان و خرمستان
 بقیع خود نظر که خطا برسد که ای دوستان بهشت انعام شما صحبت گوید با رعد و
 بخواهم ایام در قدر و منزلت من تمام شود خطاب رسد که ای دوستان من برگزید و هر که
 بخواهم ایام در قدر و منزلت من تمام شود خطاب رسد که ای دوستان من برگزید و هر که
 یا هر که از شما را پوشانیده یا به عینیت می را کرده دست او را بگیر و با خود و اهل بیت کن
 پس ایشان برگزید و هر که بالین و دست کرده یا خیر از آنها دستگیرش از عوده
 و اهل بهشت که در حضرت نام می آید و هر که فرمودند که در آن روز کسی بی عینیت که در اهل
 بهشت نشود مگر کسی که در مقام و در و دست که چون فاطمه اهل بهشت شود و خطا برسد
 که ای دختر صبی من و در هر رقیل از اجداد کسان و زمین من بقیع و جلال خود گوید یا
 نمودم که دوستان دوستان تو بهر تو و دوستان فرزند ان ترا عذاب نیست و چون
 می از من تائب و مغفولان سیده رمان را دوستی به آن کن بقیع آن مظلوم بجز
 سال بهشت و تو فرموده و آن مظلوم در هیچ ایجا دست نیست و رخت و پیر و حق گرفتار
 و بعضی از زحمات او از اجازت مذکور معلوم شد و در طوالت ساد او خطا بر کرد و حق
 و آن مظلوم بدین قرائن ملاحظه فرماید که در دست که چون خطا بر اهل بیت و فانی رسید
 بخواهد عالم خود که یا بول آن می نبرد و نشنید که باشد و اهل با ریش شایع و در آن روز

از این شهر ایام به چشم و از میان جهان است تو شمس بر دارم کفر و دینت تو بر پرده ام
 و حال با کمال از شهرت یافت بکین حضرت بر بالین وی نشست خدیجه کوث یا بول آن چند بیت
 دارم اول گفت چون فاطمه من هنوز زنده ای نزارده که دست و پند ازین به ما در میان او را
 بنده برده و صید او را بگو و در دست شفق زار برده ای دوم گفت که اگر در دست شد
 خدیجه کوث یا بول آن کین و ازین راقی تو بگویم که در روز قیامت بر بالین جوی و در نزد حق
 بر انعامت کن حضرت پیغمبر که بان شد و گفت ای خدیجه انا و خدیجه فاطمه که انا و پاره خدیجه
 و کینه می تواند شد که من در حق او کوتاهی کنم و لا و خدیجه راقی شریفین از تو بهر
 راقی بودم و حال که از تو حقیر بودم اینه بهشت بقیع کنی و بهر او را از تو چیزی و بقیعیده ام
 و در فاسخ خود نظر خود را هیچ دار که بهشت شرف دیدار است و چون فاطمه را در میان حال شایع
 خود فریاد برآورد و در زار زار بگریست و دست در آغوش وی کرد و روی بر روی داد مالمید
 و بهر عاقبت وی مالمید پس خدیجه کوث یا بول آن که خطا بر کرد و دارم خود ایام که از آن بوقی
 را هم و حیا بهشت با فاطمه بگویم تا بوقی شمر را ندانم سید عالم که ان از سر بالین وی بر جاست
 و خطا بر فاطمه را نیز و خطا بر کثایت اید شریعت را بگو که دارم بگوید انعام دارم که چون
 بر او فاسخ رسد و ای میار که خود را در وقت نزول و می بر فرق همان میار کند
 گفتن من کنی بدی بیکت آن حق که بقیع کند و هر پانزده فاطمه بقیع است بدو زکوار
 و بقیع در دور ای مظلوم عیسی را بنده حضرت فاطمه کائنات که مان شد و روی مبارک را خطا
 و در و کثایت بر وی در دست تیا و اول او خوش شود و اهل محضرت روح الامین از عاقبت الامین
 در رسید و کثایت ای سید حق که از اسلام برانند و بگوید نورانی خود را که کند
 که خطا بر کرد و دست در راه ملاحظه که کون او با است و کون وی را در دست بقیع ستم

اورای بوسید و گریان گریان سبک است ای مادر جهان با من سخن گویند از آنکه روح از تن جدا نشد
 کت و حضرت امام حسین بر روی پای مبارکش افتاد و گفت پای و روی بوسید و گریان و گریان
 کشت ای مادر من فرزند تو حسین سخن گویند از آنکه دلم گرفته شود و از دنیا فارقت کنم پس
 عجاوین تر کنند و با گویای پریشان و گریان و تالان روی بچرخانند هر که از این حدیث
 این تر تالان حالت میرسد و خوش و قشنگ بر می آورد و در حضرت امیر علیه السلام با شرافت و ایمان
 عجاوین تر کنند و گویند که از آنکه در سخن بلند شد عجاوین تر کنند و بگویند که بختیال است که نشد
 و گفت ای فرزندم زود گمان شد و بچه رسید و با عشت کردید صحبت و این آن فرزند
 که دین دم ما را زود از دنیا برد و رفت و گفت عشت آه چون بران خبر حشر از طبع شد
 بگریه و زاری در آمده و در حضرت رسول را ناله کرده و در حضرت امیر و از الطبع آوازه
 پیوسته شد بر روی در افتاد و می یاب بر روی مبارکش افتادند و بوش آمده با حسین
 روانه خانه شد و هیچ مردان و زنان بنی هاشم گریان و افغان گمان متوجه خانه آن
 بفرین عالمان شدند و حضرت امیر و حسین داخل شدند و ببالین آن سید زاری
 نشسته و ناله کردند و زاری خود و در حضرت امیر و حسین نظر میکرد و میگفت ای پسران
 چه در بخت جدید و دل تنگ را تسلی عا در شده و دم حال خود را بگریه و گریه می روید و بگریه
 اورا گوید و در حواله سر مبارکش رفته و دیده که در آن نوشته است اسم الله الرحمن الرحیم را بگفت
 آنچه خاتم و خرد گویان قدانان و عبت عفت گویای میداد بود است حد و در حالت سید اجنا
 و بگریه و زاری سخن است و در قفاست و دعا و گشتی است یا عا نعم و شرف که خدا را بگو
 شرف عفت که در دنیا و اوست زود تو باشم و هیچ کی بن نزد بزرگوار تو نیست پس مرعیل ده
 و گفت کن و برین نذر کن و در پیش خدا و بن کن **وَأَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ وَأَقْرَبُ عَلَيْكَ**

شفا

عَلَى أَعْدَائِكَ السَّلَامُ و من ترا که امیرم و سلام من بر تو بر فرزند آن نوباد حضرت
 امیرم چون که نسبت عشت از داخل داد و گفت کرد و بر او نذر کرد و چون بخانه دوی را نذر و غیر
 بر دستان او را در بر نگذاشت و دست از میان فرستاد شش به شش با پیغمبر و جد و بزرگوار
 فاطمه داخل فرمود پس حضرت امیرم در گمان فرستاد و خدا کرد که **يَا أَقْرَبُ اسْتَوْعَلْتَ**
بِقِيَّةِ هَذِهِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ای زمین من امانت خود که در رسول خداست بگو
 بر دلم بعد از آن که از زمین بر آمد که با عا من با و هم بران نرم از زنده باش پس آمده و دین
 آن حضرت عیان شود و قطرات عذرت بر رخ او می بارش جاری شد و در بقیه حضرت رسول
 که و گفت **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا هَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ**
عَلَيْكَ يَا وَلَدَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيٍّ ای من بر تو با و ای پیغمبر او ای بزرگوار خدا
 از جانب من و از جانب شتر مطیع و توریده که دین زمان وارد بر تو شده و بربارت تو
 آمده و از جانب دیگران تو را پدید یار و رسول الله و حضرت از عذرت تو کفایت و تالان شد و تو
 حق شد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** ای رسول خدا از عذرت تو روده و بزرگوار
 بر و گشت من نهایت رسیده یا رسول الله امانش کنین برده بودی تا بر پس گشتی و لب آن زمین
 و همان در نظرم نره و ناز گشته و داد ای که در فیه حیات بخش اندوه آن مصلحت از دل
 عفت زنده من پرورن تو ابد رفت و شفا پس با و دعا پس که بعد از تو گشته ام فرزند و دل نیست
 یعنی تو خود ابد را میدی پس ای سید عالم را زود و انوار بگذاشت حیدر که رشتا شد و مرسم
 کرد و زاری گویای آوردند و مصلحت حضرت را لب تپاه را ناله کرده و حضرت امیرم شفا چند
 در بر شاد و هر که که از بیک آن این دو بیت است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**
فَكَفَى النَّجَاةَ وَتِلْكَ الْفَرَانِ قَلْبُكَ شفا بر جماعتی را در میان بر بارت خزان در بارت

فصل

[illegible]

چهل مرد صاحب قوت فراوان بگویند بیکدیگر که چه میگویند و چون که چهل روز بگذشت پس
 سب را قرار کردند و به آنکه دست بر طبقه آن زند طریق از آن را گرفت چوئی که گشتن
 مبارکش در آن قدر وقت و آنرا بختن خود و چون غرض خندق سبب درج بود و طول
 در جبهه نزع پس حضرت کثرت در راه کثرت خندق گذاشت و طرف دیگر را بیکست خود
 گفتا داشت که نافع است که تمام که نیست در وقت نفوذ بود از آن گذشته در لایق شخصی
 بنیویا گشت که پیش عا دست خود را بر کثرت این در وجه گستر از آن گذشته در لایق فعل
 غمی است حضرت فرمودند چنین او را می بین گفتا با پای او کی چون نظری پای او کرد دید
 که پای مبارک او در پای قرار ندارد و بگوید و بر او معانی است که گشت از آنکه پای او
 در برابر قرار گشت حضرت فرمود و بر او فرمود که گشت بیکه پای او را بر جری قرار گشت
 پس آن در آنکه گشت بر دشتی مانند سیر بر بردش افکند و داخل ملک شد و مسلمانان
 نیز از غیب او داخل شدند و غیره که سبکی این در بردش من بعد سبکی بر است
 که برودش دارم و در دست که در روی عدا که بیکه گشت که از عا و جی از آنجا
 او و عده هفت نفر را از آنرا در قلعه و بوار بستان خود دستان و جی را بر نیز امر کن
 که در آن دیوار را بیکه دغا گشت و بعد از آنکه عا با اجماع با یکبشتند جی را امر کن
 دیوار برود و چو با ویرانان که گشت از آن را بر دارند و بر روی ایشان افکند تا بیکه
 شود پس جی را منی اکثر از ابا جی از آنرا او به هفت نفر و در زیر او را نشاند و طول
 آن دیوار کی نزع بود و از نفع آن پانزده راج بود و غلظت آن دور جی و پس بر
 صد تن منی جی که در وقت دیوار برود چو بیا بران نصب کرده و آن را میل داد و هر کس
 که دیده و جی که تمام را حاضر غنم بودند عا با اجماع را داده طعام خوردن داشتند

پس از آنکه

چون حضرت دید که آن دیوار می آید هر که توانای آن را آن را سبب قرار کردند و با
 اجماع گشت بسم الله چوئی که بر حضرت با اجماع با نزع خود بیکه چوئی که خوردن و اجماع بختن کردند
 که ای را در حضرت رسول با وجود آنکه این دیوار را دست گفتا داشتند با حضرت بنوری حضرت
 فرمود سبکی این دیوار در دست سبب من مثل سبکی این گفتا دست در دست راست من و چنین
 من در جی که دیوار میل کرد و فراد که بیکه آنکه با نفع عا با اجماع در برابر دیوار گشت و از آنجا
 و جی را طلب خواهد کرد و مطا لیر خون این را خواهد بود پس حضرت امر تمام بود از آنکه از نیز خورانی
 فایز شد دست خود آن دیوار را راست خود و جی خود گذاشت چوئی که بیکه گفتا و سوراجا
 که در آن بهم رسیده بود دست و کمال اول خود خود و در روی ای بخت سبک که سبک عالم گفتا
 اید خیر چوئی که سبک را در نزد دست بداند با یکه جی امور و جهات مرا غایت کرده
 هجوم و هجوم از ایل کرد و رفتی که در آن ده سال بود و پیش روی من بیشتر رده و جی و دشمنان
 مرا از شایگان و ابطال عری گشت و دور رفتی که بیکه ما بود و در روز را در رفتی که گشت
 بر مسلمانان افشا و دوری تیر گشت نهادند و پیور را گشتا گشتا شد آن حضرت بخت گشتا شد و از آنجا
 خود را از آنکه در حضرت ابراهیم بن در پی او که سبک داد و بیکه از اجماع با نفع بود و حضرت فرمود
 سبک است یا عا که با ویران طعی نشی که رسول الله آن کی گشتا که نفع مرابوا خدا است
 در آن زمان که روی از آنکه گشتا بر حضرت سبک ابراهیم کرد و حضرت فرمود با عا از این کرده
 می گفت که حضرت مرثی عا را بشناخت که دو جی را بداد و بیکه فرستاد و جی را مشرق کرد
 که جی و بیکه بر حضرت رسول عدا گشتا شد و از آنجا از آنجا مشرق کرد و بیکه جی را نفع
 از آنکه گشتا بر سبک ابراهیم کرد و از آنجا بیکه جی را از آنجا مشرق کرد و بیکه جی را نفع
 پیش کرد و مشرق شد و جی و بیکه بر جی هم آورده بود و آن حضرت چوئی که بر شایان با شایان

در روزی که حضرت رسول را در آنجا

وینا

الزينة

نزدان طایفه پس از آنکه خبر این نژاد را شنید که با کشته و از آنجا احوال گشته و لذت و دنیا در چشم نمید
چو بخت که از آنجمله باران شود و مانند سم قافبت که هر که جوهر در از این نژاد باشد که شود و مانند
نیز نیست که کسی باشد که از آن قضا شود و مشقه فاده از آنش که آن را کسی در گردن
آفتد پس خبر و **لَقَدْ رَفَعْنَا مَعْقِبِي حَتَّى الْخِطَبُ مِنْهَا يُنَادِي بِهَا وَلَقَدْ رَفَعْنَا**
لَهَا أَتَانِ لَا يُنَادِي بِهَا وَلَقَدْ رَفَعْنَا لَهَا أَتَانِ فَلَمْ يَأْتِ بِهَا فَعَدَّ الصَّابِرِينَ فِي الْعِزِّ
لَهَا بِهَا بِخَيْرٍ مِمَّا عُلِّمَ الْآلُ الْكَرِيمُ غیرت کردن قدر با برتر خود را بنه کرده ام
که از پیش گفته و آن نژاد هم و یکی شایع این را در او اقلین نجیب که از آن او دوری آنگشته و با کثر
قیود که آن را بدانند که کشته پس بنی با او کفتم و من دور و نزدیک چون جمع و اعلی شود و شب روید که
نوشته می خوانند و دور دم ایشان را بدید و چون آنکه در و بغیای نیست و نصیر از ایشان را بدید
خواهد شد پس خبر و **وَلَقَدْ رَفَعْنَا لَهَا أَتَانِ فَلَمْ يَأْتِ بِهَا فَعَدَّ الصَّابِرِينَ فِي الْعِزِّ**
لَهَا بِهَا بِخَيْرٍ مِمَّا عُلِّمَ الْآلُ الْكَرِيمُ و لذت الهی را در پیش تو عجاایم و لیکن
اصول الله عجله **وَلَقَدْ رَفَعْنَا لَهَا أَتَانِ فَلَمْ يَأْتِ بِهَا فَعَدَّ الصَّابِرِينَ فِي الْعِزِّ**
لَهَا بِهَا بِخَيْرٍ مِمَّا عُلِّمَ الْآلُ الْكَرِيمُ و لذت الهی را در پیش تو عجاایم و لیکن
بر این حدیث دارم که چو شمس با شمشیر روزگار در و با جهار شد و چونم خالص این کفر مدد و با کثرت
هر آن نشتر و چاشنی که آب را در آن کفرین ششبار شد و کین من تعدد پس قول خدا را میگویم
که میفرماید که هر که طلب کند عجاایب دنیا و دین را با و علی حکیم خود که از هیچ خبری نمی باشد
باشند و لیکن در وقت نخواهد بود و از آنرا از ایشان که شش خبر و حکیم پس می گویم که در
آنش که اگر می شنیدند از این عزیزین افتد چه کیدای آن عزیزین می خواهد و اگر کسی از آن شنید
که میزد و خانه که مذهب می برد و قاضیه نخواهد داشت لیکن آن سرشار دارد و با کثرت که می خواهد و با کثرت

[illegible]

۲۰۰

المجلد الثاني

[illegible]

تَفِيضُ حُكْمِهِمْ وَالْإِذَا عَلَظَ الْقَصْرُ به نهی ثبوت رول است که بیده
 و نهی شده و اولی از یاد کردن را برکت و حکم نمایند **وَالْإِذَا عَلَظَ الْقَصْرُ** به نهی ثبوت رول است که بیده
وَالْإِذَا عَلَظَ الْقَصْرُ به نهی ثبوت رول است که بیده
 فرزند رول بفرستد رفت و فرزند از یاد کردن را برکت و حکم نمایند **وَالْإِذَا عَلَظَ الْقَصْرُ** به نهی ثبوت رول است که بیده
وَالْإِذَا عَلَظَ الْقَصْرُ به نهی ثبوت رول است که بیده
 و نهی کرده برای آن دادی که در برای او شب طبع و خواب باشد که برایت برایش
 شبها و صبحها و در هر یک از آنها که باشد اندوه و غم و فتنه و الم و آواران نماند است یعنی
 و قاصبت که در هر شب است رسید به چه اگر کشتن السعدا باطل است و در روز رفتن و الحاح
 به صاحب نذران آن و غارت نمودن نذران است و گذاردن آن بکشتن و شمشیران
 و کشتن این و قاصبت با بر این طریق است که معادن شهادت تمام حسین با وی و زید و ذین و زید
 و غباری بسیار به پیش که چون تیره و تاریک دید و خورشید کشف شد و سرخی در زمین ظاهر شد
 و مردم را که آن خاص شد که قامت بر پاشد و در آن آتش و در میان کشتن و کشتن پیدا شد
 و در هر یک که بخواهد زدن و خنجر کردن مردم بوی بگفت این چه حرکت کرد تو مادر مرده
 کشت ابرویم که قسم که می خورم حضرت رول را که بپاشد و کاشی نظر باطلان میکند و کاشی
 ملاحظه احوال نماید و اینها میرسم نظیر کند که بعد از این زمین ملک شود و بعد از آن که در آن
 شده و اینها غار را که در میان میدان پیدا شد و نوره زدن و مراد بر طرف و در آن کشت
 و در پانچس صاحب در میان کشتن فریاد و گریه میکرد و در هر یک از کشتن که بر رسید

و نهی

و نهی شده و کشتن با رول است که بیده
 و نهی کرده برای آن دادی که در برای او شب طبع و خواب باشد که برایت برایش
 شبها و صبحها و در هر یک از آنها که باشد اندوه و غم و فتنه و الم و آواران نماند است یعنی
 و قاصبت که در هر شب است رسید به چه اگر کشتن السعدا باطل است و در روز رفتن و الحاح
 به صاحب نذران آن و غارت نمودن نذران است و گذاردن آن بکشتن و شمشیران
 و کشتن این و قاصبت با بر این طریق است که معادن شهادت تمام حسین با وی و زید و ذین و زید
 و غباری بسیار به پیش که چون تیره و تاریک دید و خورشید کشف شد و سرخی در زمین ظاهر شد
 و مردم را که آن خاص شد که قامت بر پاشد و در آن آتش و در میان کشتن و کشتن پیدا شد
 و در هر یک که بخواهد زدن و خنجر کردن مردم بوی بگفت این چه حرکت کرد تو مادر مرده
 کشت ابرویم که قسم که می خورم حضرت رول را که بپاشد و کاشی نظر باطلان میکند و کاشی
 ملاحظه احوال نماید و اینها میرسم نظیر کند که بعد از این زمین ملک شود و بعد از آن که در آن
 شده و اینها غار را که در میان میدان پیدا شد و نوره زدن و مراد بر طرف و در آن کشت
 و در پانچس صاحب در میان کشتن فریاد و گریه میکرد و در هر یک از کشتن که بر رسید

و نهی

شرفی الی جارا در صاق عرش نشسته دید و چیریل آن کس را تعظیم می نمود و بوی شکلی از آدم
اگر تو ای تو بگوئی تو بود این را در شمع ساز و با این تو پس بگو که حضرت آدم گوشت
بِأَحْسَنِ مِثْلِهِ خَلَقَ بَاقِيَ الْمَخْلُوقَاتِ یا خدایا این را به خیرترین آفریدی
بِأَحْسَنِ مِثْلِهِ خَلَقَ بَاقِيَ الْمَخْلُوقَاتِ و چون که آدم هم چنین را در زمین جاری نمود
سگش و خفاش و کبوتر و زبیده و جادوی کردید که چیریل با این آفرید **بِأَحْسَنِ مِثْلِهِ خَلَقَ بَاقِيَ الْمَخْلُوقَاتِ**
بِأَحْسَنِ مِثْلِهِ خَلَقَ بَاقِيَ الْمَخْلُوقَاتِ و چیریل در زمین را با این آفرید و لم گفته
و دیده آدم که با این میو چیریل گفت **بِأَحْسَنِ مِثْلِهِ خَلَقَ بَاقِيَ الْمَخْلُوقَاتِ**
بِأَحْسَنِ مِثْلِهِ خَلَقَ بَاقِيَ الْمَخْلُوقَاتِ ای آدم بشیر این فرزندان تو همین می پس گشتا و خدایست که در زمان هر یکی
از یک به **بِأَحْسَنِ مِثْلِهِ خَلَقَ بَاقِيَ الْمَخْلُوقَاتِ** و چیریل در زمین را با این آفرید و لم گفته
گشتا و خدایست که در زمان هر یکی از یک به **بِأَحْسَنِ مِثْلِهِ خَلَقَ بَاقِيَ الْمَخْلُوقَاتِ**
نموده رسید و در برابر او فرزند آن و برادران و یاران او را استودید و آینه کرد و سر او را
مانده و گوسفند از حق خواهد برید و هر پادشاهی از این است و او را تا به این فرزند خود و زنان
او را با سر او و سرهای یاران او و در شهر را خواهر اند که دارند پس آدم در استماع این قضیه
گرفت مانند کمالین از آن فرزند خود فرزند داشت کرده چیریل نیز از راز گرفت
و چیریل که از اینها رسوا و میوه کیدان و زمین و جبال و کای و صبح و آفتاب و ماه که از جبهه آن لام گفته
مظلوم که بگوید حضرت آدم چیریل را فرموده اند که کیدان چیریل را در روز در صفت آدم
حسین چون گرفت چیریل که توان از این بر زمین جاری شده و زمین و یونان و دیور را سر شده
و زمین بر وقت او چیریل را در روز صبحی گرفت و خورشید در عالم او چیریل را در روز بگرفت
و سر می گرفت در چیریل روز از زمین طلوع تا به شب سرخ بود و کوهها از زمین می از این بگشتند

در این

و در این روز از زمین می از این بگشتند و در این روز از زمین می از این بگشتند و در این روز از زمین می از این بگشتند
اشتم خدایست که در زمان هر یکی از یک به **بِأَحْسَنِ مِثْلِهِ خَلَقَ بَاقِيَ الْمَخْلُوقَاتِ**
نموده رسید و در برابر او فرزند آن و برادران و یاران او را استودید و آینه کرد و سر او را
مانده و گوسفند از حق خواهد برید و هر پادشاهی از این است و او را تا به این فرزند خود و زنان
او را با سر او و سرهای یاران او و در شهر را خواهر اند که دارند پس آدم در استماع این قضیه
گرفت مانند کمالین از آن فرزند خود فرزند داشت کرده چیریل نیز از راز گرفت
و چیریل که از اینها رسوا و میوه کیدان و زمین و جبال و کای و صبح و آفتاب و ماه که از جبهه آن لام گفته
مظلوم که بگوید حضرت آدم چیریل را فرموده اند که کیدان چیریل را در روز در صفت آدم
حسین چون گرفت چیریل که توان از این بر زمین جاری شده و زمین و یونان و دیور را سر شده
و زمین بر وقت او چیریل را در روز صبحی گرفت و خورشید در عالم او چیریل را در روز بگرفت
و سر می گرفت در چیریل روز از زمین طلوع تا به شب سرخ بود و کوهها از زمین می از این بگشتند

در این

چون زیارت حسین می آید با ملائکه عارض می گشتند و با ایشان تکلم می گشتند و ایشان از شدت
که بر جواب ایشان را میگویند پس ملائکه حفظ توفیق میکنند تا وقتی زوال که ایشان در وقت زندگانی
از گریه و شوق باز میسر شد پس بیان دو کرده ملائکه سوال و جواب شد و چون ملائکه را چهره در
آنگاه میاورند که بر بدن غرق شده تا مطلع از امور باشند لهذا بعضی میگویند از ملائکه حفظ سوال
منجاست و چون ملائکه حفظ باشند بر بدن نگذشت حضرت پشتر دانی و دیرالو منین و لام حسین
و لام حسین و سایر ملائکه که از مبارزه اند میرسند و ایشان از حفظ می پرسند که چرا عمار حسین
دیدید و پس از جوابی داد که زیارت نام حسین دیدید و اندکی پرسند و ایشان میگویند بدان
و بدان را در عمار حسین دیدیم که زیارت نام حسین می فرستادند حضرت میفرماید که ایشان را
و هر که را بر پند که زیارت نام حسین می فرستادند و عمار میفرماید و از جانب ایشان
بشارت بدیدید حفظه حق میگویند که ایشان کلام ما را فرستادند با وجود این که ایشان را
بشارت بدیدید حضرت میفرماید چنان که از جانب ایشان را عمار میفرماید شایسته در گشت
از جهت ایشان نگذاشتن بشارت و با ایشان خواهد رسید و چون ایشان از زیارت برگردند
شد ایشان را بیابانی میفرمودند و میگویند تا بیرون شد و در آنجا هم میمانند و تا صبح زیارت نگذاشتند
حسین را میپسایند و میگویند که ما را در نزد وی قانع نخواهد شد و اگر زیارت ننگذارند
حسین قدر و فضیلت زیارت را در اندام برآید و ملائکه را در راه زیارت را و بداند خواهند
و بیشتر مقام خواهند یافت تا زیارت را خواهند و هر که زیارت میفرماید حضرت قاضی
پادشاه و او را میگویند و هرگز و چینی را از پروردگار رحمت او سوال میماند و از این مجرب
مرد است که در زمان ولایت عروان قنده زیارت حضرت نام حسین کردم و در گذر بر
رحم و چنان بر او نشان ایمان را میبارانید زیارت کند که نام حسین است و بداند هر که

از ایشان

از ایشان که نگذاشتند تعقیب می کردند من خود را از راهی غیر حجاب بگردانیدم و در بشارت خود را
یکایک بر سر و شهادت ان انکسدم و چون از او که کردم و در آن روز که منکر بودم و بدم که شکی بر او نماند
و گفت زیارت تو کس است بزرگوار کرد که در آن وقت زیارت من است که از کوفه با توفیق
و شوق و شهادت زیارت نام حسین آمده ام با وجود این چرا مرا منع میکنی از زیارت گفت ای پسر
عجیب و در بشارت ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد علیه السلام که در حق از ایشان
مسلطین و ملائکه مقرر بین که عروان از زیارت از خدا و بگری میفرماید از آن از پروردگار که فرستاد
و زیارت نام حسین آمده اند و تا صبح در وقت از خواب بیدار بود و هیچ و تقدیر الهی قبول توانست
بود و این بخت و بگری با ذوق نیست که در این شب داخل شود و حال صدمت من و چون هیچ بود
زیارت نام حسین که کس تو کس نیست من از در شکیانم که بعد حسین مولا من چون این را شنیدم
خوشی شد و در کوشه خود را بجهان کردم تا چون هیچ و داخل شد بر دست میسر و در شرف
و زیارت کردم و در آنجا بودم تا شام و چون شام بود رفتم و از این خواجده معلوم می نمود
که از قرب قربت و داخل شد زیارت حسین است و چنانچه چنین باشد و حال آنکه حضرت
صادق علیه السلام فرموده اند که هر یک زیارت او مقابل کسی میگوید که کارش دل و ریا به
آن شخص است **اِنَّكَ تَهْدَانِي يَا اَبِي الْحَسَنِ قَوْلَ اللَّهِ لَا تَقْرَأُ مَعِيَ بَرَاءَةَ فَضِيلَتِ**
زیارت حسین درین مرتبه است که قسم که از قروی جدا می شویم تا مرد وفات و در یاد پس در دنیا
مقدس حضرت میفرماید تا فوت شد و در آنجا علیه السلام بدین بیان در زیارت که در شهادت
کوتاهی نمایند **ذَقْنِي بِمَا تَحِبُّ لِي يَا اَبِي تَائِبٌ حَبِيبُ اِيَّا نَا لِيْلِمُ الْقَوْلُ** ای سر زیارت
کن منین خداوند در در و در یک نیت که از راه **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِكَرَمِكَ**
لَا تَحِبُّ لِيْكَرَمٌ وَ تِلْكَ زیارت کن من شهادت که بر او قبول کنی امید آمده

بر سر نهاده و بر کوهی که چنانچه بود با او و سرست بر روی آرد داری **سید** در دست که با دست بسته
چند روزی تا آن برادر دست نه چندان از بدو حضرت چه چنانی که نمی آید چنانچه در دست می بر
چند و آنچه مذکور شد در کیفیت که با چنانچه که در آنجا مذکور شد و کفر نشسته
که قدر و منزلت در مرتبه چنین در پیش خدا و رسول که با دست بر دست کرد و در دست حضرت رسول
با ایامی که پیش از آنکه در آنجا که چندان دید که با یاری که در حضرت که کائنات در پیش
که از کوه که آن بر سر نه شد و دست بر روی او می آید و او را می پسند و با او ملافت
میفرموده این خدا را می پسند و با او ملافت میفرمود که ای سید نبی خود بند و سب را از حضرت
پسندیده حضرت فرمود که این طفل دیدم با چنین من با یاری که کرد و او را دیدم که خاک قدم حسین را
بر سر داشت و بر روی او دید که آن خود می کشید چون او چنین را دوست دارد و من نیز از او بسیار
دوست میدارم و هر چنانچه مرا خبر داد که او را بر پیش در کعبه که از یاری که کشید که حسین را می پسند و با او ملافت
قداری او را خواهم دید و عید الله عز و جل را دست کرده است که در روزی حضرت رسول را در بر نهاده مردم را حفظ
میفرمود و جمعی را با او و انصار در پای منبر او می فرمود که نگاه آید که حسین و اهل بیت است و انکسرت
در آنوقت که کعبه بود و با بر روی مردم که با دست و نه دست می کشید که نگاه آید که بر روی مردم
حضرت که کائنات چون خود دیده خود را از خدا و دیده خود را از منبر انکسرت و نیزه وی را در و او را
بر داشت و بر سر نه خود می کشید و او را می پسند و پس فرموده قسم که ای که جان من در دست
قدرت اوست که چنان که اهل بیانی از آنجا که شد و در وقت که امام حسین طهارت
روزی حضرت پیغمبر نشسته که انکسرت که با دست حضرت فرمود ای فاطمه او را می کشی کن که کعبه را از
دل مرا بدوی آرد و پس او را که خفت و در آنجا خود نشسته و دست از دای او پاک می کرد
دردی او را می پسند و او را می کشد که در روزی سید این که جان که با دست

نگارنده

حضرت پیغمبر که گفت ای حسین خنجر دهنده و بر چند او را می کشی که در دست حضرت پیغمبر که
بر خنجر است و در دست و امام حسین بر آمد و در آنجا که از یاری که کشید که نگاه آید که بر روی مردم
سب که از یاری که کشید حضرت فرمود فرزند حسین که کشیده است و بر خنجر کشید که در آنجا که با من
آن یار که کشید با رسول الله از یاری که کشید و در دست حضرت رسول که دست و من او را در آنجا دیدم
حضرت با یار از یاری که کشید در خنجر است و دست که با دست آن یار که کشید چون با یار نشسته
دیدند حضرت امام حسین خود می کشید و از یاری که کشید از یاری که کشید و در دست و در و او را
با و نیزه و چون آن که یار از یاری که کشید و در کمال ادب پسند و کشت **اتقوا عتبات**
الجنة يوم القيمة سلام بر تو باد ای نبی که در وقت روز قیامت **اشهد ان لا اله الا الله**
و انك رسول الله ای پیغمبر خدا من هیچ الهی نیست بنوی را می کشد که بر روی مردم که در آنجا که
خدا دیدم مرا طهارت بود که در آنجا که کشید شده بود و در اطراف و کفاف عالم که دیدم و او را در آنجا
تا امروز نه دست خنجر نه تو را سبیم میرسد و ی که من بن رسیده پس آن که یار که کشید با رسول
رسول قبل از این مرا کشید بر روی و در آنجا که کشید و منی مرا بقتل خبره انکسرت و بر او را
هر روز در آن خبره بود که در این رسال در آنجا که کشید تا در این وقت با وی و نیزه و مرا
بر داشت و در آنجا که کشید حضرت فرمود که از آن خبره تا در آنجا که کشید است پس آن یار که کشید
آورد و کشت **اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله** و کسی که عمل نماید در آنجا که کشید که در آنجا که کشید
که پیغمبر با یار که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید
خدا دید که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید
ی که از آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید
و در آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید که در آنجا که کشید

شده زن و مرد آن کویتان امام زین العابدین چارچو را در غل و زنجیر و عذبات بسیار
عصمت را بر سران برده سوار و به تداوم کبر و درازی و قوت و پهلوانی طبع کرده امام زین العابدین
با در خف فرمود ای کویتان ما را بگریزند و بکشند و بعد از آن بر ما بگریزند و در اوقات
زنده بر پشت ما بنشینند و بدو نظاره بگردانند و عذبات کوشان بکشند در این چارچو
آنکه بنیانی الامامی شاد گردیم بپیرانید او در جواب گفت **عَلَى مَا عَلَى الْحَقِّ**
بپیران آن قوم آن زن کاین را بشنید کاین شده و بر پشت تمام از بام خانه برآمده و آنچه
و خانه و پشت از خانه در و مشعر برای ایشان آورده و خود را بآن پور شده آن زن خود را
چون دیده که زن و مرد آن کویتان میگردیدند خود را بآن شده و خانه کف کمر دخی که گویا
پیش امیرالمؤمنین کف میبند و کشتی اهل کوه و صحرایا بر ما میگردند و بنوعی دیده از کوه
و جانشان بسته و دانه و زاری ما را کف و ظلمت را می کشند ایام بر ما میگردند و حال آنکه خود را
کشته اید بروی دیوار پیش ما کشید پس رید و از درج حضرت رسالت فرم عذرا دید و بدترین
عالمین را بدترین آدمیان مسلط و خند و زور و نفاره کاین از قدرت و بار الهی حق
پراخته که انهم که میباید بر ما بگریزند و کف میبند و بپای از خانه صادر شده و عاری
از برای خود فرید که اگر آن بر کز زان کواهد کشتن کف کوشه فایم پیران و بدترین جوانان
بهشت را به چرخدار که توان خود کشته نشی را که کشت و پناه بر یکان و روشن کشند
مکلفات قرآن ظاهر کنند و چون در میان بودند و دست خدا بر نهاده و دستهای شده بریده باد
چه کف کشت پیران را که نزنه و شمشیر پاره پاره کرده و چه پاره کاین عذرات بجزات او را
که کرده و چه چنان که از فرزند آن بر کز پناه او میبند و چه و صفا از او نایع کرده و آیت
کرده که از کز پناه خون بارید آنچه در اوقات بر شاد و خوار شده از عذاب و کف لایع

در غل و زنجیر بود و بکشت **مَاذَا تَقُولُونَ إِذَا قَالَ لَيْتَ لَكَ مَاذَا تَعْلَمُونَ وَأَنْتُمْ إِخْوَانِي**
مَا أَجَلَ يَدِ مَعْصُومِي مِنْهُمْ أَسَارِي دِيْنَهُمْ خَوَاتِيمُ چو اید که گفت در وقت
که پیشتر گوید که ای زین است بعد از من شهادت من کردید یعنی را اسیر کردید و بدین
چون خود غلام بنید **مَا كَانَ ذَاكَ إِلَّا نَحْوُ لَكَ أَنْ تَقُولَ بِيْئَرُهُ فِيْهِ حَقِّي**
آیا او را است و خود است من این بود که فرزند آن مرا بکشند و اسیر کنند راوی گوید که قسم
که از حق آن را بگریزند و غلط مردم را حجت و اعتدای روی غل و بر حال خود میگردانند
و دست بدارند بگریزند که از حق آن کوفه بسته بود و چندان کز کشتی کشتی ترشد
و بکشت رسالت میگوئی ای دشمن خود را تو قیامت بدردم اندام ندی شد با و پیران شد
بدترین پیرانند و جوانان بدترین جوانانند و زنان بدترین زنانند و طفلان بدترین
طفلانند پس کم کم شربت در می کشیدند او خدا که فروش راوی از کویتان برآمد
و در آنجا تا و در میان از ایشان بید شد و صدای ناله و گوازی با صدان رسانیدند
در آن ایان مرد را بر سر پایشان کردند و کاست بر سر نشسته و رویای خود را بگریخته
و با چرخ بر رخ میزدند و او را می کشند و الله و حشمت که دیده را و کز را بر کز پنهان ما
حق را نشود ندیده بود و ناله و جود و خرام چنین **مَا أَجَلَ يَدِ مَعْصُومِي مِنْهُمْ أَسَارِي دِيْنَهُمْ خَوَاتِيمُ**
مَا أَجَلَ يَدِ مَعْصُومِي مِنْهُمْ أَسَارِي دِيْنَهُمْ خَوَاتِيمُ ای پدر بزرگوار من و اگر
پناه و دیر من بوی منور تو که امید خواهم داشت **مَا أَجَلَ يَدِ مَعْصُومِي مِنْهُمْ أَسَارِي دِيْنَهُمْ خَوَاتِيمُ**
مَا أَجَلَ يَدِ مَعْصُومِي مِنْهُمْ أَسَارِي دِيْنَهُمْ خَوَاتِيمُ ای پدر بزرگوار من و اگر
پناه و دیر من بوی منور تو که امید خواهم داشت **مَا أَجَلَ يَدِ مَعْصُومِي مِنْهُمْ أَسَارِي دِيْنَهُمْ خَوَاتِيمُ**
که بر من بدرد خدا بد کشت و پناه من خواهد بود **مَا أَجَلَ يَدِ مَعْصُومِي مِنْهُمْ أَسَارِي دِيْنَهُمْ خَوَاتِيمُ**
مَا أَجَلَ يَدِ مَعْصُومِي مِنْهُمْ أَسَارِي دِيْنَهُمْ خَوَاتِيمُ و کشتی بگریز بوی ناله زار و شرم غل و بر کشتی بوی

که با خون و غده دل او افعل شده بود نه با جنتا **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَدْعُونَ**
مَوْلَا الْجِنَّةِ و سگش ای چه بزرگوار از بزرگوار و فرزند بزرگوار با من گشته در
 خون خود غرق شده و چنین او را که چسبیده **عَلَيْهَا عَلَا عَارِي الْمَرْءِ سَعْفَرًا** **فَلَا تَحْطِبُهَا**
بِالدُّمَاءِ مَعْقِلًا این فرزند خود را گشته که برهنه در میان پاکیزه افتاده و من او را چون
 او خفا بسته و جسدش را چون او خفا داده **وَنَادَىٰ نَارًا نَارًا خَاوِيًا** **وَأَجْعَلُهَا**
بَعْدَ الْخَفَرِ نَيْدَلًا ای چه بزرگوار در میان کبر گشته و برهنه و یا چه بزرگوار که در
 در دای که در قیاس سرت و عفت بود به سرت نه **سَيَا عَلَى الْأَنْثَابِ لَيْدًا وَنَحْوَهَا**
عَلَا بِالدُّمَاءِ مَعْقِلًا ما را ایسر گشته در بزرگواران کور گشته در دای که کبر نه ای
 نازیده بود و در قیاس کرم یوم و سبزه بود که تپه میان بریم پس لام نین الی همین خطه و شغل
 بر کور او در و در جنت رعات پناهی بود خوانند و بعد از آن گفت **إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ**
مِثْلُكُمْ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْبَشَرِ ای مردم هر که مرگشته شده باشد و هر که گشته
 باشد که من عین چنین این عین اینچاسم **أَنَا مِنَ الْمَقْتُولِ** **وَيَسِّرْ لِي** **مِنْ خَيْرٍ**
وَصَلِّ عَلَى آلِهِ منم پس گشته او را با بغیر و کما و در کما در خطه غارت مامد که سفته سرور
أَنَابَ مَرْءًا مَعْرُوبًا **وَعَلَيْكَ قَبِيلُهُ** منم فرزند او که کشته است
 او نودند و آنچه مراد و یا خنده رودند **أَنَابَ مَرْءًا مَعْرُوبًا** **وَعَلَيْكَ قَبِيلُهُ**
 منم فرزند او که کشته گشته او را در داده و سر برهنه و عین قیاس است که کشته ای
 کوفتان و ای بر سر که نه با سیدم نوشته **وَلَا تَرَوْهُ** **وَأَوْدِيَهُ** **تَابَرُوهُ** **وَأَوْدِيَهُ**
 بر سر که نه با سیدم و با گردید آنچه می چند پس یکدم دیده و نظر خواهید کرد و بی تفاوت
 بغیر و در دای که کشته گشته و نه سرت از راست من چرا که عفت مرگشته و کشته است و را

اوید

که با خون و غده دل او افعل شده بود نه با جنتا **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَدْعُونَ**
مَوْلَا الْجِنَّةِ و سگش ای چه بزرگوار از بزرگوار و فرزند بزرگوار با من گشته در
 خون خود غرق شده و چنین او را که چسبیده **عَلَيْهَا عَلَا عَارِي الْمَرْءِ سَعْفَرًا** **فَلَا تَحْطِبُهَا**
بِالدُّمَاءِ مَعْقِلًا این فرزند خود را گشته که برهنه در میان پاکیزه افتاده و من او را چون
 او خفا بسته و جسدش را چون او خفا داده **وَنَادَىٰ نَارًا نَارًا خَاوِيًا** **وَأَجْعَلُهَا**
بَعْدَ الْخَفَرِ نَيْدَلًا ای چه بزرگوار در میان کبر گشته و برهنه و یا چه بزرگوار که در
 در دای که در قیاس سرت و عفت بود به سرت نه **سَيَا عَلَى الْأَنْثَابِ لَيْدًا وَنَحْوَهَا**
عَلَا بِالدُّمَاءِ مَعْقِلًا ما را ایسر گشته در بزرگواران کور گشته در دای که کبر نه ای
 نازیده بود و در قیاس کرم یوم و سبزه بود که تپه میان بریم پس لام نین الی همین خطه و شغل
 بر کور او در و در جنت رعات پناهی بود خوانند و بعد از آن گفت **إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ**
مِثْلُكُمْ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْبَشَرِ ای مردم هر که مرگشته شده باشد و هر که گشته
 باشد که من عین چنین این عین اینچاسم **أَنَا مِنَ الْمَقْتُولِ** **وَيَسِّرْ لِي** **مِنْ خَيْرٍ**
وَصَلِّ عَلَى آلِهِ منم پس گشته او را با بغیر و کما و در کما در خطه غارت مامد که سفته سرور
أَنَابَ مَرْءًا مَعْرُوبًا **وَعَلَيْكَ قَبِيلُهُ** منم فرزند او که کشته است
 او نودند و آنچه مراد و یا خنده رودند **أَنَابَ مَرْءًا مَعْرُوبًا** **وَعَلَيْكَ قَبِيلُهُ**
 منم فرزند او که کشته گشته او را در داده و سر برهنه و عین قیاس است که کشته ای
 کوفتان و ای بر سر که نه با سیدم نوشته **وَلَا تَرَوْهُ** **وَأَوْدِيَهُ** **تَابَرُوهُ** **وَأَوْدِيَهُ**
 بر سر که نه با سیدم و با گردید آنچه می چند پس یکدم دیده و نظر خواهید کرد و بی تفاوت
 بغیر و در دای که کشته گشته و نه سرت از راست من چرا که عفت مرگشته و کشته است و را

اوید

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

۵۲

[illegible]

2.

و چای کشید میگردونش کمال کسی که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
خاید و بر قان و قان آن کس که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
و کما یحب الی الله تعالی از چشم بگوید کسی که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
آقای آقا بن میخیزد میگوید که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
مفتون جبهه المولى او را در کمال بر سر میزند و بیشتر از پا در آید و دند و شنبه کرد و
از چشم میزند و داند آنرا که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
بر سر و در راه خدا شست و شست کشید تا در قیامت بود با قیامت و قیامت و قیامت
هدایت در راه خدا شست و شست کشید تا در قیامت بود با قیامت و قیامت و قیامت
او را دیدند که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
حضرت که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
و باقی نامی شمران و معیان و چه زمان هر دو هر دو این بود که در اکثر شب از راه لایق
تا او شب از راه لایق هر دو هر دو این بود که در اکثر شب از راه لایق
زحمت و از راه لایق هر دو هر دو این بود که در اکثر شب از راه لایق
علیه السلام از چشم بگوید کسی که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
از حضرت سید بشیر روایت کرد که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
او را با او و بر قان و قان آن کس که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
و چه با او و بر قان و قان آن کس که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
در حالی که سر در خوشدل باشد و بوی را بگوید که روزی که دست حضرت امام عظیمی و قیامت
روشن آن حضرت فرمود با این راه هر که مشورت در هر شستن بخواند و پی کس را که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید

او را واجب می شود و هر کس که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
او را واجب می شود و هر کس که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
برشت او را واجب می شود و هر کس که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
بکریانده برشت او را واجب می شود و هر کس که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
می شود و هر کس که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
که حضرت امام عظیمی و قیامت از چشم بگوید کسی که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
کیت اما انان لیس آیتانی روی بوی قیامت او را از راه لایق که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
تو هم من از راه لایق هر دو هر دو این بود که در اکثر شب از راه لایق
روم از قیامت من از قیامت هر دو هر دو این بود که در اکثر شب از راه لایق
آیا و بکس از راه لایق هر دو هر دو این بود که در اکثر شب از راه لایق
یاد می آید که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
با زنی که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
باک و بر سر و بر سر هر دو هر دو این بود که در اکثر شب از راه لایق
مقطع شود و بر طرف کفای قیامت از چشم بگوید کسی که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
که او را بگوید که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
تو روشن شود و بکس از راه لایق هر دو هر دو این بود که در اکثر شب از راه لایق
که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید
حضرت امام عظیمی و قیامت از چشم بگوید کسی که با چنین و فرزند آن وی کند و بنویسد و بگوید انظروم کردید

[illegible][illegible]

۱۰۰۳۲
 ۴

زینهای در با نوت بسته بود و بوی و منتبت بر رویه و امرو که چرخ کجیب را بر رویه که بودی
که بر رویه بود و بر سر به من او را چنین نام کردم و بهر اداست تو او را شنید خواهی کرد و و
برگشتند او من از او بزرگوارم و او از من بزرگوار است که اهدای در درخت است بیشتر از فانی
چنین که بود و پس چرخ را آن قبایل ملک از بزرگان زمین زده اند و در ده میان ایشان که
روختن آن بود که چرخ را از دور در دست ایشان بود و در آغای راه در دایره رسیدند
در دایره کهشت ای چرخ چرخ عاود و داده است ملک فاست بر پاشه چرخ کهشت در قیاس
نقد و یکس قدرتی از خود چه بر سر داده اند این را با این کرده ملک بهشت او در سواد
در دایره کهشت قسم می دهیم ترا که ای که مرا در آفریده است که مسلم بر این چرخ بران و با چرخ
که بکشت این بود و مبارک که از خدا و در خواهد که از این را فانی بود و با بای می را این که است
فایده و مرا در مقام کوه در خوف ملک چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ
و بعد از آن آغاز لغز است چرخ را به چرخ و تو ای برادر چرخیت معلوم است مریخ نوریت
چرخ چرخ چرخ که که از فایده که عالم فرو کرد این بود و در اکثر اداست تو شد و اشته
و علی که که بوسه که شربت شمع به دریا عروج خواهد کرد پس چرخ در دایره آن است
من نخواهد بود من در آن بزرگوارم و خدا از ایشان بزرگوار است چرخ کهشت من نیز از ایشان
پس چرخ کهشت فقه در دایره را که در حضرت عقی نقیوس اخلاص جناب لاجم چرخ
بر سر دست کهشت و او را به امر شنید چیده بودند او را بوی ایشان عین کرد و گفت

اَجِبْنِي الْقَوْلَ عَلَيْكَ بِحَقِّكَ كَلْبَةً عَلَى عَدْلٍ مَخْمُومٍ وَابْنِ خَيْلٍ
نَا حَقِّكَ لِقَوْلِكَ كَلْبَةً عَلَى عَدْلٍ مَخْمُومٍ وَابْنِ خَيْلٍ
وَدَّ كَلْبَةً عَلَى عَدْلٍ مَخْمُومٍ وَابْنِ خَيْلٍ

و در دایره که بکشت چرخ بر این بود و در اجداد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب دارد
را فانی خواند و در دایره را که حسن پسر علی و فاطمه در نزد تو قدری دارد و با بای می او را با درون
فانی می کرد و در میان ملک با و کرامت کن پس فاطمه و علی حضرت را متحاب خود
برگشت حسین از آن ملک را فانی شد با بای می او را با کرامت خود و در حکایت کرد و
در دایره و او آن ملک در پاشه چرخ است باز او کرد و حسین و مردیست که در دایره
و آن که در دایره و این بزرگوار است حسین را بکشت سید المرسلین را سید حضرت کریم
چرخ چرخ چرخ چرخ فاطمه و دایره که فاطمه کهشت با چرخ موی که بر چرخ حضرت ابراهیم
چرخ چرخ چرخ عالم داده بود و از کشت فاطمه ناله آغاز کرد و چرخ و شربت بر رانگشت و بکشت
چرخ چرخ که که اند و گفت ای پدر مرا چرخ چرخ که چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ
که در حضرت و تو و ای روح الامین از عبادت رب العالمین چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ
برگشت و گفت ای پدر و چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ چرخ
از من بکشم و نه تو و نه علی و نه برادرش حسن فاطمه دیگر باده ناله آغاز کرد و چرخ و شربت
بر آورد و گفت ای پدر بزرگوار در آن زمان که مادر و پدر و برادر و بای شد و آن
معلوم بکس را هیچ بخاشید نماند مصیبت او را که بر پا خواهد داشت کاش من در آن
زمان بودی که تا اقامت تمام و مصیبت او و علی خواج که گفت ای فاطمه غم خود را
بده که امانت و شمعان چرخ که مصیبت زده آن را خوانند تا که حسین را بر پا خواهد داشت
و او مصیبت را بخواهند از کشت و بر مال چون موسس شهادت او در این چرخ ای او را ناله
کرد و ناله و بای سبای سبای و بر نمایند و کشت چرخ را زده و بای بزرگان ایشان
بزرگان و بایست من کرد و زاری فایده مردن ایشان بر مردان عزت من ناله و چرخ

بابیت معتقد است پس معتقد بود که شخصی از اهل شام که بلیغ و سواد معروف بود باینجه که از کمال در
علاقت ایشان بنیاده بود و معارف بسیار در باب رعایت ایشان با خود و در بعضی عظمت
ایشان بسیار مبالغه کرد و از بعضی روایات رسیده که شخصی ایشان بنیاد کرد که از اهل سب
حضرت رسول الله بود پس باطنی اهل بیت روانه مدینه شدند و او در مدینه است که اری
ایشان که ماهی بخردی و فی سبب عظمی و احترام ایشان علی آوری و در وی و در کمال ایشان
بوجوب ذل و آه ایشان بود و در بعضی نام کور شدند و فرمود آمدن اهل بیت لغات باطنی
او در مدینه مدتی و در وقت راه پیش و پیش روی ایشان را در بعضی و بایک مائده کارخانه
و در کمال آن که سوگ نموده می و در راه اهل بیت از او خواست نموده که ایشان را که برادر
انکار و ادعای مدینه کردند و او خواست ایشان را بایست نمود و در روزی که در بعضی و او در کمال
و در آن روز مجاری عیدانه اندر می و بعضی ازین دهم که در کمال ایشان و در دست
آن شهید معلوم بر دست داده بودند و چون نظر داشتند شهید ایشان را در غایت داشت
و خود را بر وی فراموش نماندند و در کمال که برادر بودند و در کمال ایشان و اهل با
با ایشان هیچ نموده و برادر دهم معتقد بود و بعضی بر یک در اهل بیت فراموش
خطاب می نمودند و برادر دهم میگردد نام نین اهل بیت بر برادر در بر گرفت **پس**
بر یکیش چه نام در دهم و در کمال شدی شهید و بر اهل بیت فراموش نماندند که من
از خدمت نمودم و در کمال که در دهم و برادر دهم نام فریب همان شهید چه نام در کمال
بر اهل با و در دهم است و اری برادر دهم جان را که داشت و در کمال اهل بیت
که در آن مرا از کمالی برادر دهم غیر شمس که در آن جان تو کردم بر جان غیر شمس که در آن روز
و در کمال که در دهم بر آن است و خواست که در دهم است از دهم بر آنی در کمال که

از کمال

از کمالیت تو بدیدای ما رسیده و چه کمال که در دهم است و از دهم با ما خوبان و کمال که در
دهم از کمال نام تو بهشتا خوب شده و به دهم خوب و خوب نموده و به دهم است و تو
و به توان و به کمال که در دهم است و غم تو از کمال و کمال که در دهم است و تو
مدینه تو هم و کمال که در دهم است و به دهم و در دهم را اهل با مدینه جان غم که در دهم است
یاری زبان دهم که کمال مدینه تر اوقات جان و دهم را از کمال که در دهم است و به دهم
مدینه که در دهم است و در دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
که در دهم که با کمالی مدینه جان سلام کمال که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
سلام خواهد داد و کمال که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
از کمال که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
این کلمات را جان میگردانم و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
سیر شدی و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
که در دهم که با کمالی مدینه جان سلام کمال که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
که در دهم که با کمالی تو هم کوفان که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
برادر دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
تر افعلی در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است
و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است و به دهم که در دهم است

وفاطیله بود نه باطلین مذکور چنانکه آن سوادست معلوم را بفعل رسانیدیم و در ناکه وید نهایی ایشان را
در انچه اکتفایم پس در جبهه سیم را میخواند و در آن جبهه نیز ترتیب نفرات اولاد و فاطمه زهرا
و علی مرتضی بنویس بودند و کوهان و کاهک و کشته که بعد از ولید و فخر الله و کوه و کوه و کوه و کوه
معه و دهن نوزده نفر ایشان را گشتیم چون خادم ششم را آورد و در دهری بود گفت ای مرد
دست بریده با دای ملعون در روز قیامت از ترس قهر ما حضرت خیر انما اجد در دنیا
آورد و اگر بوی خدا از تو نسوا ال کینه یحیی شمس شمس نفر از تو را بر آتش پیوسته ای گشت
چون این سخن را از دستشیم بجزو کردیم و در پیش شدم خادم با یک برین زد که مشغول
کار خود باش من آن پسر بزرگوار را نیز بفرستادم و در دین آورد ایما اکتفایم و مشایخ
شید و در کتب خود نقل کرده اند که در وقت که مشغول ملعون عیادت نمود و من خود و این
و بیو ناست بدست امر نموده بود که در هر یک اولاد و فاطمه و علی را میدیدند میگریستند و گویا
ایشان را با تامل میدادند که در میان سرتو که از تو بوی می دیکند بگشتند تا روزی که
از تو بوی عطر را گرفته اند که در نهایت حسن و جمال بود و کوهان مشکین بر رخ را و وقت آن
و از اولاد امام حسن علی بود پس بوی عطر را میگویند که بوی را به نیای او داده اند که او را
در میان سرتو گذارد و بوی معطر آن بنا نموده که مباد او را در اوقات حاصل شود و او را
را گشتند اما چون آن نیای طفل را در میان سرتو گذشت ان طفل شروع می نمود و گریه کرد
و گشت ای مرد از اهداد و پدران من شرم کن و روز قیامت جوابی بپایان ترا در نزد
پدر تو کار بپوشان و بپوشان و بپوشان و بپوشان و بپوشان و بپوشان و بپوشان و بپوشان و بپوشان
بنام خدا من او از آن و مرتضی شمس و او را بفرستادم و در روزی که در گریه بود
ای طفل دل خوش دار که من در سرتو روزی که میگذردم که نفس کشی از برای تو بگشاید و بپوشان

آوردند و شمس بود و از آن و در آن نیز حضرت و ذامت پوزنی بوی رسید و در آن را بپوشانید و در آن
روفته و در آن سال در آن از جهت بپوشانیم امر خلافت بر اولاد خود و بعد از کشتن و کشتن
از او هیچ نکرد و بپوشان علی و سادات و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن
خلافت اولاد خود را از ایشان بگرد و چون عیادت بگشاید اولاد عیادت کند و بعد از چند روز
قتل بن ریح را طلب و کشتن فرستاد و در وقت آن عیادت و در نزد قریه بزرگوار
بجای مشغول بود و در آن ای غازی از او گرفته و در روزی که بپوشانید و در عیادت که او را
در سرتو بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
است را بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
عید کردند و هر که اینجاست را با کمال شرف و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
پوزنی سوسان را بفرستاد آن سرگشته علی عیادت بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
که آن عیادت را بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
خبر گشته و علی ترتیب داد و یک علی را بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
در آن علی بود که بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
در بپوشانید آن عیادت را بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
ماه و ای الخیر بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
در بپوشانید که در قرب و یوان خانه اش بود و بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
آن عیادت را بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
سرتو از برای کشته علی و در آن ای بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید
در آن عیادت بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید و در آن بپوشانید

که بر روی او سجده ششم پس در آن آن بار را بگوید که طاعتی بر تو گفتم و تو ای کفر گشتی
که این طاعت را قائل گشتی و آن بار را بر من قبول نماز و عبادت بود و طاعتی چون عید می باشد
مشغول نماز و عبادت می نمودم و ای غایب باید گفت که آنچه و ای غایب که او عید می باشد
نام دارد و گفت از سلطان و حرمیان که در آن میخ بودند شنیدم که این طاعت را عید
میگویند و در آنکه با منوچهر بر او داخل شویم و یکدیگر میمانیم و ای غایب که این طاعت را عید می باشد
عید این طاعت است و بر او عید که در آن طاعت هر کسی را که از حق این طاعت میگوید و این
جرات نکند که در طاعت آن در پیش خود تا آنکه طاعتی شود که در تو ای ملک خدایت بود
نوشته که هیچ از کفر و ایمان من بفرستد که با این کار دارم این طاعت را عید که
فرستد و این طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
تعلیل رساند و آن طاعت در روزی که در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
و چون آن طاعت را عید فرستد و نظرش بر آن طاعت است و ای ملک خدایت بود
و ای غایب که این طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
این طاعت را عید فرستد و این طاعت را عید که با این طاعت را عید که
نموده بود و در آن طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
پروان کن و این طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
و ای غایب که این طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
بر همان طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
قتل آن طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
حضرت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که

میگوید و روزی که در آن طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
در آن طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
نموده بود و در آن طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
پروان کن و این طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
و ای غایب که این طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
بر همان طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
قتل آن طاعت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که
حضرت را عید فرستد و در آن طاعت را عید که با این طاعت را عید که

خود را بر زمین روده و میکرد تا پاره پاره شد و حضرت بینه آن رطب را شاول بخورد و
بطی را بر آتش نهاده و درون رفت و حضرت حال را بطریق دی رسانید آن بخت طبع
دکتر رطب فیض را بخورد و یک سوز مار داشت و در بر مار افتاد و خود را بر میچ و سالم است
پس انگشتر جانم بر تن آن حضرت شد و در روز پنجشنبه بر سر نهاد و دی میکرد تا از آن
باز میماند یکی بر یکی رطب چند نهاده که در دست این شک یک ملعون داده و گفت این رطب را
نزد این حضرت بر و بیا که کن که در آنرا شاول غایب و یک سوز نهاده و آن پاره سرست
و دست آن رطب را بیا و دی داده و نزد آن حضرت برده و چنان وجود از غیب رفته تا یکدیگر
در اصل آن خود و گفت البته باید از رطب شاول غایب حضرت رویا است بدان کرده
که بیا شد و گفت ای سید الله که اگر پیش ازین روز بجهن طعمی بخوردم اعانت
بر مانده خود کرده بودم و الله سید الله که من در دم و چو در دم و ده دانه از آن رطب را
شاول خود احوالش دیگرگون شده و دیگر نوبت شاول غایب نموده است که سید الله
در روز دوازده در آنکه تبه خود حضرت فرمود که حضرت در آنکه خود ام مطلب تو بلی اند
و نهاده ایضا می باشد پس حال از نهاده و در آنکه مبارکش تا بر سر نهاده و چهار در یک کرده
و آن منافقان بد نزدیک این آرد و طبع طبعی نزد آن حضرت آورد و بد چون طبعی احوال
پر سید آن حضرت ملو نهاده است و چون بیا تبه خود حضرت دست مبارک را بر دهن او داد
و فرمود و من نیست چون طبع نظر کرد و دید که دست مبارکش بر سر نهاده است و دست که او را
نیز بر نهاده اند پس طبع بر نهاده است نزد آن منافقان رفت و گفت که قسم که او بهتر از من
سید الله که با او کرده ام یکی بر یکی آن حضرت نهاده است و دست و در رطب از وقت
سبب این زهر را که بر او میخورد کرده بود و طبع و فرمود که سید الله بدیدم که حضرت

خود را در او کج کرد و او را تو می خود غایم و دوایع خلافت و امامت را بوی سبب را که
این رسول الله که بگوید میماند نهاده که در است بیدار روی و با وجود که در باقی بقای
که سید الله بر روی چو یک کتاب آن نشسته حضرت فرمود ای سبب یقین تو نیست نهاده
تو قدرت نداده و نه که خدا دوست این طبع را از ایادی که در ای علوم اولین و آخرین
بر روی با کوه و میماند نهاده از این چو یکدیگر برده ای که در کوه نهاده شود سبب که این رسول الله
و کان تا حدی که در این غایت قدیم و با یقین که حضرت فرمود و الله تو نیست نهاده
در این وقت بسی که از غیب بر سر نهاده است و گفت بقیه را از نهاده و در کتب طبع
آورد و سوز ایچ و نه الله و در نهاده حاضر تو نم بین شاول اعانت و چون نظر کردم آن حضرت
و در صفای خود ندیدم و بعد از نهاده دیدم آن حضرت بر صفای خود پدید آمد و در کوه بر پای
خود نهاده است پس روز بروز و ساعت طاعت رکوزی و حضرت نهاده است تا روز
گذشت سبب که چون روز سیم در آنکه در طبع و فرمود و چو یکدیگر خودم در روز
و نهاده است و چو یکدیگر که چون طبع بر سر است آب از نهاده طبع و پاشتم از نهاده
یابد و عطای و دم کند و در نهاده ام نهاده ای ما نهاده و بعد از آن سوز و بعد از آن سوز
شود و بر کجای محاف نهاده نهاده که در آنوقت با من نهاده و بعد از آنکه در آنکه
و نهاده که بر احوال من مطلب است و من کلین و چون شدم و در نهاده و نهاده
تا آنکه بعد از نهاده است آب طبع و چون پاش سید الله مبارکش بوی شدم که فرموده بود
که گفت از سبب این طبع بر سر نهاده است تا یکدیگر که در آنکه در احوال نهاده
پیشات مهیات این بر نهاده است و نهاده و نام غیر از پیغمبر و امام و کرم عقل نهاده و نهاده
نهاده که نهاده دیدم چون نهاده ای که در نهاده است تا نهاده تا باین سید الله نهاده

Spokane
Oct 24
1884

三

L. ...

از او که گفته که از آن آب با شکر و عسل و بویای خوش بپاشی بشن آید و آن شکره آن گوید که در انقباض
که در او همیشه در لایحه اند و در دفعی دیگر بخوابد ای مسخ تواند از آنها خوابی بود که از آن آب سیراب
گردی و هر چند که بر آن صفت ماکریان کرده البته مظهر آن صفت کوشش و دوام میگردد
و همیشه دوستان داده آن آب بی آن شکره هر کس بخورد چنان که باید و در وقت از آن باید
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از فرج و سر و در و در کمر و سون گوشت البتة و در شمشان و در
از آن دو دیکند و دفعی نیست که در این محاسن شریفه آن اصل است که است سبب است توکل
علیه السلام و در آن دوستان و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
اما حق است سعادت امیرالمؤمنین علیه السلام و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
برود و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
از آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
خام شد خود را بدست کش و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
آن حضرت ابرار و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
برود است که در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
خود را در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
از آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
زینت میدهد و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
مردم را در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت
کشت از آن صفت و در آن صفت و در آن صفت و در آن صفت

الكلية

عالم غرور

[illegible]

در هیبت او بر خیزد و بر خیزد که است فرماید آن دو طفل از استماع این سخن بر فرق خود
و پیش آمده برود و در آن زمان که پیش آمده بود که در آن روزی و بخواری در آمدند
و نه و آینه و دوختن و مبد کردند شمع که کوشای و نزدیکان سکت یکسره که این زبان
در طلب شد و معرجه که در معرجه که در آن سکت که آن خانه دست گشت
و صاحب و بر انقبی که آن دو طفل از شنیدن آن خبر غمگین شدند پس شمع که کوشای
شد و بر شمع سکت و چنان مناسب بود که در آن بعد از شمع پس هر یک را چای و چای
زرد که بهر چای که در آن سکت شنبه که امر و زرد که قافله میزد و باید این دو طفل
بقای صفا و این ترانجی که از آن صفا و سده و یکسره پساری که این را باید
چون شب در آمد پس این را بر دهنه کرد و در آن وقت برودن بود و چون عافو که
رسید قافله که کرده بود و اندک سبب بر آن از دور ناپا بود پس بایشان گفت یک
قافله می عافو را بایشان رسانید و با شاق این بکند و بدان دو طفل معلوم چون
راه طی کردند سیاهی قافله از نظر ایشان پنهان شد و در آن کلمه که در آن سبب و جبران
و معطر که کرد و آن در آن سبب که شمع افشای از عسل در قافله میزد که بایشان طفل
بر خود ندانند و پس از آن سبب که حال آن دو طفل معلوم را کرده بود که یکسره
در همان شب برودن از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
نزدان در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
و پایی آن دو طفل که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
در وقت که از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
بگویند که این سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
بایشان

معلوم

و در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
گفتند که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
تا زبانه بوی زده و چون طفل روی غلبه شده بود و سبب که در آن سبب که در آن سبب که
بوی و در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
نیز از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
کرد و بر سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
و سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
عفو و چون از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
شود و بوی که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
ترانجی که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
ایشان را از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
بدان که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
و از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
و چرا از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
طعام از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
و بعد از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
و یکی از آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که
و گفت ای برادر ما را بخواند که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که در آن سبب که

شبهه خواهد شد و بدین مقلی اگر که نام او نیز بدست گشته او خواهد بود پس فی مکرر اورا گفت
کرد تا گشتی از فرق بجای یافت و حضرت خلیل انجمن روزی کوارد از حجر ای کربلا
گشت لب انجمن بر درگاه حضرت از لب اضا دو فرق با کس گشت و خون از لب
جاری شد حضرت ابراهیم روضه بشفق رفته و گفت پروردگارم چنانکه من سر زده که گشت
این غنیمت و ناسپندم چنانکه زل شد و گفت ای خلیل که هر روز تو عبادت می کنی و دین
این دینی است که تو ندیده و چهره از آن زمان در آن گشته است و ایدر شکو و جفا و خداوند است
که درین پر باد و موافقت و خون تو نیز در این ریخته شود ابراهیم گفت یا خلیل تا قیل او که نخواهد
گفت گشته او نیز نخواهد بود که حق اهل ایمان و حق و مسلم بر او لغت میکنند پس ابراهیم دست
بر داشت و در حق و در مرتبه که اورا الهی سیر و خیر و قدرت حق طالب این کیفیت
حضرت ابراهیم بگریه گفت تو چرا این میگوئی که گشت از برای آنکه تو ازین سوئی غافرت
مکنم و بوی او نیز از زمین دوم دارد تو خجالت کشیدی و شبان حضرت همین گشتند
اورا در زمین که با چو این چندین روز این را نگذار آب برود آسبانی آن بدندان
برای آنکه گشت را بر این پنج آن رسیده حضرت با حق تکلیف جات گریه و چهره اش
و گفت ای خلیل سبب را از تو گشتان بر او ای که که قدرت حق خطاب ابراهیم را گویید
چون سوال کرد که گشتان بر این چه گشت یا دفع الله یا اجماع شد که درین زمین فرزند
تو چنین بگریه گشت و نیز از آن زمان با لب شبهه خواهد شد و ما هم میداریم که با وجود این
در این موقع آب پاشیم و چو ابراهیم گشت با و موافقت غایم و حکیم امر موسی بن عمران مادی
تو چو پیش بن تو نگر که بر سر رسیده چون و اعلی آن عذر شد نه لعین او می کشید شد
و پای او را بر سر حضرت خلیل گشت نه اند اسب خودش این گشت چه بود خطا بر سید

که با

که با موسی بن زین که گشت که خون فرزند حسین در این می ریخته خواهد شد بدست کسی که با این
در یاد و ترسان می او در خانه بود او لغت میکند پس موسی دست برداشت و بر سر خدش
و این که گشت و حضرت سیدان بن داد و گشت بر لب طاق و نشسته بودم و یاد اورا بر لب
بر چون می دلی می کردی رسیدیم با دمه سر آن لب دار کرد و ایندند و دیگر که آن
لب در کون خورشید می کشید لب طبر زمین اند حضرت سیدان با و در این گشت که
انقلاب و سکون تو از جهت با و قدرت پروردگار می کشید و گشت ای سیدان از این گشت
که بر لب طبر از آن زمان در آن گشته خفا شد و تا قیل او نیز بدست که بمه جوفات الهی را گشت
میکند و تا شاد گشت بر او لغت می کنند از این گشت پس حضرت سیدان دست
بر داشت و بر او لغت کرد و همه گویان و جینان و در خانه این گشت پس با لب در
بر داشته از این گشت که رسیده حضرت روح الله با چو این و چو سبب سجده ای که بر سر رسیده
چون خواسته که از این گشت ندانم می بر سر راه ایشان اند و مانع رهن ایشان شد
حضرت علی گشت ای شری و اگر راه بر ما گرفته گشت یا روح الله این زمینی است که بر لبی
و فرزند طایلی را بظلم نریزید گشته خواهد شد و تا قیل او نیز بدست که بر لب طایق او گشت ارم از
این گشتی بر حضرت دست برداشت و بر او لغت کرد و چو این زمین این گشت و از این گشت
گذاشته و از این عباس مرد است که در دفعی که در خدمت امیر المؤمنین عابد و ارضی می
در خیم ترین که با رسیدیم حضرت علی تکب بر این زمین گفت که و گشت از و بدای
میدار گشت بر این شریفش فرود گشت فرمود **هَذَا شَاخُ دَكَاةٍ** این می خواندند
شرارت **هَذَا لَقِي بِهَا لَمْ** این موضع انداخته بارگای این است **هَذَا**
لَقِي وَمَا وَهْمٌ این جا ریخته خواهد شد و خواجه ای این **لَقِي لَكَ خَلِيلٌ**

و اما در میان این اتفاق مکه در بی بی ستمای خود را اندک در دو عالم خود را نشسته و در میان خود را کس
کرد و خود را کس کرد و بهوش نشاء و القربس بر خود است و در خود را بر دامن گرفت چون بهوش را آمد
گفت ای خواهرم این لطفی الهی را می بینی که این همه بخت و نصیب تو را که در سرک تو افتاده
چشم و پیر و مادر و برادر و من نشسته شد و همه از من بهتر بودند و از شما را که چون مرا تشبه پیدا
رو چو ابرو شد و من خود را که در کعبه چاکر یکیده الله این است رانه الهی که داد و توبه
سپاس تو آخرت را از دست کرده و چون هیچ روز از این بوم و میدان از ایشان بهمان ندر رسید
بِأَقْبَلِ الشَّيْءِ إِلَيْكَ ای کس که در کار تو بود که وقت نشاء و بخت تو را برودن کوی سعادت
رسید پس این امام عظیم ما بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
با اوست باز کردند و در آن زمان که بخت الهی بر کس کرد و در خود و کوی سعادت که او را بر تو از ایشان
یک نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
او را بود که او را کس بر سر کار کس که این بر لایحه و عدالتی که این نشاء و بخت تو را که او را
بر کس که این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
عالت را بر سر کار کس که این بر لایحه و عدالتی که این نشاء و بخت تو را که او را
کار در آن زمان که در آن طرف بن خوف حال را بر سر کار کس که این بر لایحه و عدالتی که این نشاء و بخت تو را که او را
کول خدا را بر سر کار کس که این بر لایحه و عدالتی که این نشاء و بخت تو را که او را
نور شده و در بر سر کار کس که این بر لایحه و عدالتی که این نشاء و بخت تو را که او را
که می دانند که این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
نزهت و ساقه تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت

برست و این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
قُلْ أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَأَلْبَسْتُمُونِي كَمَا بَلَّغْتُ ای خداوند کس پس در حق
نمید و بدیدم حیدر که از دست کس را که این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
قُلْ كُنْتُ نَذِيرًا لِّلْعَالَمِينَ ای من نذر است یا نذر است که در دامن جانبدارین خدا انعام
وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى ای من نذر است یا نذر است که در دامن جانبدارین خدا انعام
یا تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى ای من نذر است یا نذر است که در دامن جانبدارین خدا انعام
از آن قوم با تو هم و حیا فرما و کس که چنان که این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
سبب خود مرا که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
و حیران و طغیان رسول الله را که این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
حضرت از استماع آن نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
گفت بروید و بایست که این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
چون خبر رسید که این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
باز آن گروه که این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
خوبی و کس که این نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
أَنَّا نَبُغِ الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنَاتِ ای من نذر است یا نذر است که در دامن جانبدارین خدا انعام
بود و خبر در میان نشاء و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
عَدِيلٌ در انعام و بخت تو را که در کعبه و احباب هیچ نشاء و بدل و غیر تو کردند و حضرت
سَبَّحْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ فِي الْبُيُوتِ وَأَذَّنَ مُبَاشَرًا ای من نذر است یا نذر است که در دامن جانبدارین خدا انعام

همین که او را دیدند فریاد کردند و در راه بگریست و این احوال را بخاندان **عَبْدُ اللَّهِ**
مَنْ تَعْلَاهُ تَهَلَّتْ بِأَحْزَابٍ می فرمود که کسی که در راه برادرش گریه کرد
آورده **عَالِ الْأَلْبَامِ فَفَلَّحْتُمْ** **فَالْمَوْفِقِينَ لِلصَّوَابِ** گفت خرم که نام را
آورده ام که گفتم آن نام کشت اما می گویند مونس باشد **إِنَّ أَحْسَنَ بَعْدَ**
بَيْتِ الْأَسْبَةِ وَالصَّوَابِ بدست کسی که در میان خیرین است و واقع شد
بِأَحْسَنِ بَعْدَهُ **فَبِجَالِ الْأَوْدِغِ النَّوَابِ** پس که می بیند که او را
نواب را زنده دارد **فَلَمْ يَكُنْ فَطَالَ جَهَنَّمَ** **فَلَمْ يَكُنْ فَطَالَ جَهَنَّمَ** **فَلَمْ يَكُنْ فَطَالَ جَهَنَّمَ**
و خرم که حسین را آوردی گفت از حق حسین در میان خاک آرام گشت **فَلَمْ يَكُنْ فَطَالَ جَهَنَّمَ**
فَلَمْ يَكُنْ فَطَالَ جَهَنَّمَ **فَلَمْ يَكُنْ فَطَالَ جَهَنَّمَ** **فَلَمْ يَكُنْ فَطَالَ جَهَنَّمَ**
پس پس این معنی که گفتم رسید زار زار گریه می برد و دعا در دعا، اگر کسی بیست و نه بار
بدر ابا بلی مدینه را می بیند معنی از حق تعالی گوشت این دختر کمال عبد المطلب را باده کرد و بگوید
آنکه نامه از عراق بترسد و دست آن زبده افق بر بارش و بار رسیده فی الف
و است که آنچه فاطمه زهرا داده بود را به خود برود است که معنی از آن بر طاعت دارد و از این
مدینه شد و در شجاعت و خون از او چکیده و با او از خیرین میباشد و آن بوستان از حق
بودی بود و او دختر است که در دست و زبده که در مودت و با او از خیرین میباشد و او دختر
بأن بوستان آورده بود و خود با تبار عمارت با او را و بعد از رفتن و آن دختر را در آن
گذاشت و او را سرشته که دست بر سرش نهاد و او را در آتش نهاد و او را در آتش نهاد
او را خواب غنی بر او نهاد و او را زنده کرد و آن معنی که گفتم او را رسید بر زمین مظلوم میباشد

آن در حق که آن مرغ بر او کشته بود و خود را گریست تا بپای آن درخت رسید و در زمانه که آن
مرغ میباید آن دختر جان را از دل خیرین ناله میزد که کاه آن مرغ بخاطر خون گریه گشت
آن دختر چکیده چشم او نباشد قطره دیگر چشید و دیگر چکیده آن تر نباشد قطره دیگر بر دست
او چکیده سخت یافت قطره دیگر بر پای او چکیده شقایق یافت و بچین قطرات پسری از آن توان
چکیده و هر قطره بر معنوی از آن نغمه ای آورد و هر قطره رسیدن آن معنوی سخت یافت
تا به معنوی او می رسد و از هر بر نه شقایق یافت بکشت خون سید شهید چون معنوی
بدر راه داخل بانگ شد و خرم او را دید و بانگ شقایق که آن مانند خرم و جوانان و ماه تابان
آن بودی از او پرسید و دختر می گوید علی و چار و این بانگ و در دست بر دست شد
آیا خبر از او داری دختر گفت و از تنم دختر تو چون بودی سخن اورا شنیدم افشا و و پرورش
و چون بپوش آمد گفتم حال را از او پرسید و دختر گفت و افشا و پرورش آن بودی
بانگ شقایق دختر پایی درخت آمد و میفرمود بر شقایق زدن و درخت نشسته و از زنده میباید
آن بودی گفت لیکن فرخ حال میباید که قسم میدهم ترا بکندای که ترا از غم و است که بان
گفتم کن و بکشت قطره از آن غم و بکندای و افشا و پرورش و این خون از گریه است از غم و پرورش
او را زنده است خود را بکشد و گفت من با جی از غم خان و دیگر در وقت ظهور شد
که ما در حق را که گریه می کردیم و خرم و رسید و گفت **إِنَّا الْغُيُوبُ لَا نَكُنْ**
وَأَحْسَنُ بَعْدَهُ كَمَا بَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ عَلَّمَهُ أَلْفَ سَمَاءٍ وَاسْمَ كَلِمَةٍ وَاسْمَ كَلِمَةٍ وَاسْمَ كَلِمَةٍ
ای معنی که در اکل شمع شعله بود و حال آنکه حسین در کربلا درین شد که ما بر زمین شعله و
و شده و در او را بریده اند و بجزه کرده اند **وَقَدْ خَلَقْنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَاءَ لَهُ هَاطَ عَلَا بِأَ**
و زانو او را بر نهاده و خزان او را با بر نهاده و بکشد که در آن راسته می

و بمالو پس درین باب که حضرت دی را مرض خود را شوال شد و مرگ چنان در آورده
بعد از آن کارزار آمد و او بی بی بود نامدار که اورا در کار با هزار باره و دهی و در صحرای
کمی راهت شد و نظیر برافراشتی چون نزد لشکر رسید خبری در گشت که اهل کوفه مانده اند
و برای نشسته فرزند رسول خدا را نزد خود پدید و بیشتر بر روی او کشید و آب فرات را
که بود و نهاری بهش میدادند از او منع کردند و نگذاشتند در و در قیامت شوی که چون از آنجا
خدا را در و در قیامت از آنجا که گشتند اما عیسی چون از آنجا که عیسی ان ابدی عیسی
اما چون عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
یوکی گشت بر و در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
رسان عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
در و با نام حسین اوری گشت دای و ای عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
حسین فرزند سید اویا و نهاده شد و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
که در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
بر و در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
بیرست تر و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
سوال نشسته و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
و بسان نیزه اورا از سر زد و در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
اورا دیدند و گشت بر و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
لشکر را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
چگونه که در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت

در و در قیامت

نموده از آنکه بر گشت که در گشت و از سر زدنش بر و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
و دیگر را بر فرق زد و مانند خنجر بر و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
وی مرگ گشت و چنان نیز بر گشت که در گشت و از سر زدنش بر و در قیامت
کردید جان عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
ادب ای فرزند رسول خدا را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
و الله اعلم ای فرزند رسول خدا را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
و نهاده و در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
لشکر زد و در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
از سر زدنش بر و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
و اهل مکه که در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
و در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
چون حضرت امام حسین را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
فرمود و در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
و بر و در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
که در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
مشقه قدم تواند که در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
روکی نیزه و در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
نوشش با این که در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت
که در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت از آنجا که عیسی را در و در قیامت

هَذَا يَنْتَظِرُ تَقْدِيرَ اللَّهِ بِكَيْ وَفَضْلُ الْمَصَاحِبِ فِي الْفَلَاحِ بِأَمْرِ دِي قَبْلَانِ مَا
كَمِ كَيْمُ بَرَكْتُهُ كَرَامَتُهُ بِرَأْسِ شَيْبَانِ حَمْدًا بِمَا بَاغَا **أَلَا تَأْكُلُوا لِقَابًا كَذَبْتُمْ**
يَتَوَلَّى فَاطِمَةُ خَيْرُ الدُّنْيَا كَرِيمَتُهُ دِي شَيْبَانِ بَرَكْتُهُ كَرَامَتُهُ بِرَأْسِ شَيْبَانِ مَا
سَيِّدَةُ الْمَرْءِ **أَلَا تَأْكُلُوا لِقَابًا خَيْرًا** **أَلَا تَأْكُلُوا لِقَابًا خَيْرًا** **أَلَا تَأْكُلُوا لِقَابًا خَيْرًا**
از روی خرم دانده از برای کسی که مدتها در کربلا بر روی خاک افتاده و گریه کند از برای
کسی که شیبان در مقام وجود و کربان و در ناله و فغانند **أَلَا تَأْكُلُوا لِقَابًا خَيْرًا**
عَلَى أَرْسَلَتُهُ تَأْتُوا بِالْخَرَابِ مگر گریه کردی و دست از برای حسین سپردی
در کربلا چنان کتاب کرده و با انصاف پاره پاره بر خاک و خون غلطیده **أَلَا تَأْكُلُوا**
بِمَنْ خَجَّ عَلَيْهِ شَوْحُ الْيَمِينِ خَيْرًا بِالْبُكَاءِ دوی شیبان گریه کند از برای کسی
که شیبان در مقام وجود و کربان و در ناله و فغانند **أَلَا تَأْكُلُوا لِقَابًا خَيْرًا**
أَلَا تَأْكُلُوا لِقَابًا خَيْرًا دوی شیبان گریه کند بر کشته که خونش بر زمین کربلا
سپاش گشته و خاک و خون برشته **يَقْنِي جَسْمَ مَطْلُوحٍ رَجِيحٍ عَلَى خَرَابِ الصَّغِيرِ**
بِلَا ذَلَالَةٍ فدای آن صغیری بود که بر روی زمین کرم با بر اجتناب و اجتناب از شاد بود و
ند تا کسی او را دفن نکرده بود **يَنْجِي مِنْ حَوْلِ الْخَبَرِ كُنَّا عَلَيْهِمْ وَهُمْ مَوَدُّ**
الْعَلَّةُ فدای آن خبر بود که دشمنان چهار پا پا بر او داده و انداخته و خانی بر تن و پیر
که در از او دوش مبارکش دور کرده بودند **يَنْجِي هَا خَبَرَاتُ سَبَابَا يَفْلُحُ وَهَو**
نَبْلُ السَّابِ جانم فدای آن خبر است و پسران و دوستان سعادتمند
که این خبر از دست کربلای پر با غم و جور که جان پور و شیبان پیشم و صبا کوباری و زاری
مانده سیران بکشند **يَقْنِي نَوْجًا نَالِيَةً وَهَوَ يَوْلَاكَ بِالْحَجَّاهِ**

صغیر

فدای زنان و دختران و پسران حسین بود و دوی که این خبر از کربلا می شنیدند و چون
رسیدند صدای پیچ و زاری و شیان بگوشیدند و خور از سران برتر از کشته و دوی که
سین و دینه و کشته **يَقْنِي عَلَى الْبُكُولِ مَا يَنْزِلُنَا وَهَوَ يَفْلُحُ حَوْلَ الْبُكَاءِ** ای خور
فدای سید زکریا و ای مگر کشته فغان افکار بر باره زکریا است که ترا بر چند خوب و کس
شاید شده بختی و غم و زاری و گریه و فغان از کوه و دوی **يَقْنِي عَلَى الْبُكُولِ مَا يَنْزِلُنَا**
بِلَا ذَلَالَةٍ ای مگر کشته سر غلط دوی نوری و دینه و دوی که در کربلا
بر کربلا که نار با پشالت بگوشید که در زمین کربلا مارا مانند کس ای حسین و خطا بگوشید و باید
شیبانی بداند که عظم و استخوان بولایت است و اینست و اینست و اینست ای کربلا
از دست این کربلا که عالمیت بگوشید و اینست و اینست و اینست ای کربلا که از غلطی
ای را که بگوشید و اینست و اینست و اینست ای کربلا که از غلطی و اینست که اینست
از سید بود من در کربلا شربت سحر در طول و دوی که در کربلا **اللَّهُمَّ لَا تَهْجُرْنَا**
بِالْكَلَامَةِ وَتَعْنَا الشَّعَاعَةَ وَهَلْنَا إِلَيْكَ مَالَةً وَجَعَلْنَا وَفَقَرًا لَيْسَ بَارَ
خداوندی که ما را رنجش کرد و اندک کرامت و وعده داده و شرافت روزی است
و در عاقبت داده و شرافت و امانت و کرده و اندک ما را در زمین پسران است **لَا تَهْجُرْنَا**
خَيْرٌ مِنْكُمْ وَتَكُونُوا بِمَعْلَا جانم فدای پروردگار پروردگار و اینست
و جانم فدای پروردگار که کسان بگوشید حسین را که در دوی او با همای خود را بگوشید و بدنه ای
خود را در دست او بگوشید و قبی می گشتند از برای اینست و اینست و اینست ای کربلا که از غلطی
که او را در کربلا که از غلطی و اینست و اینست و اینست ای کربلا که از غلطی و اینست که اینست
خود و عفو را با این رخسان و شب و روز را با این ترا می غلط و کفایت کن از سر این

در بالای سر وایت دیده باز کرد و در روی صورتش کبریت و شمع بود و کشت خوش حال فایده
که تو قافله کار ایشان پیش **ع** ای خوش را می کرد و روی تو تو بر این بود پس چپ چشم
کشت ای مسلم بر با و از دست که ترا زینال بنیو از زینت لبش رت با و ترا به دست مسلم
با و در خفیف کشت خدا ترا بخیر رت و در چپ کشت ای مسلم اگر سیه چشم که بعد از تو
زنده خواهی بود و کشتیم آنچه خواهی و صحت کن اما لعین سیدم که همین خط تو علی سوادیم شد
مسلم کشت ای حبيب صفت من تو هست که دست از بازی فرزند خانه بر تازی با جان
خود را ده ای وی کنی کشت بر سیه که چنان خود کرد پس مسلم وی را دعا کرد و دره کباب
اما حنین که کرد و کشت با بن روی اندر رخم تا مرده و در ده کشت رب رب رب و در دست را
از نادن تو ای مسافر پس دیده بر هم نهاد و مرغ را چش نفعی داد و هر دو بر و از تو
و مسلم را بر روی که با شاق مادر چاره چاره و ده اما پس چون پدر خود را کشته و بر روی پنهان
نما و حضرت امام حسین فرمود ای جوان در دست و در راه ماکشته نشو اگر تو بتر کشته نشو
مادرش صانع و پس ماند چو هست که بر کرده مادرش کشت ای فرزند اگر خواهی ازین کوب
بر کردی و جان خود را ده ای شاه روی که تر از تو را می تو هم بشیرستان خود را بر تو کلا
کنیم پس روی پنهان کارزار نهاد و مادرش از عقب وی را در دست و او را انگلیس و شمشیر
بر جان با شاق میکرد و کشت ای جان مادر تو را خود را در راه زاری فرزند رگال در میان
سیدان بر بر کباب دست با و دیکوی و از شمشیر با که ممدار که همین خط از دست رخ کوفه
بر راس نه از دست که خود را میکش و خائف را میده و بر ایشان که کرد و دست نفره کشت
و فراره را کشید که نه و کردی را بریده کباب مادرش از کشته مادر روی را بر و دست
کاهی بر سینه خود می چسبید و نه خانه و روی کبریت و کشت ازین بر که کباب دست با و دیکوی

در راه

و مادر خود را ساقی کرد و اندی دیگر که آن حال را دست به دست کرد و از دیگر کبریت و جوارش است
پس مسلم چون بعضی از باریان بخت رفته شمشیر کشید که کباب از میان پنهان سوار کلا و مسلح
سید سیه بر روی که بر سوار بود و خود را می فرود می بر سر نهاده و سیه مدبر کشت و در راه
و شج خانه چهره از چنان برق لامع خلیل کرد و زنده بچه در شش و دست گرفته و سیه سیه
حرب را بخود بسته **فکالتی لا یجوز و الله اعلم** پنهان میدان رسید و بعد از طریق
و چون در و پس با خائف کرد و کشت هر که بر داشت سیه شمشیر و هر که شمشیر سیه در آن که شمشیر
کشتیم بن عین بن ابو قاسم سیه چشم سید پس روی امام حسین کرد و کشت سیه چشم
پنهان روی اندر اگر سیه چشم سید کشته شد اندر دست من اندر ام که جان خود را ده ای شمشیر
اتمام کشته را در شش فرمایید که حال بر و هم دور اند کشته شمشیر تو هم و فرود آمدن جان کشتان
را هست مرا با بر چوب حضرت وی را دعا کرد و از باز دست داد پس شمشیر روی کباب کشت
که در کشت تو ایچ از شمشیر سیه را این سید چون از شمشیر کشت شمشیر مطلع بود این سخن کزده
بر بعضی شمشیر افش و در روی سیه که کشت ای سیه بران کوفه دست ام این ایچ هم کشت
و در شش من میدان از مصلحت نیست کبریت که بر و در روی را بر و در شش او در شش من
این معانی که در اندام ای طلب بود در میان و در میان و سیه چهره و سیه بخت و شمشیر
خود ممدار بود و در آن تر و کیه با بر کار کوار بیاری این زبا اندر کوفه کشت این کار کشت
پس بر راس شمشیر آید و کشت ای نزدیک سیه این چه به عقیبت که کردی کسی دست
از نال و عمار و سیه بر و در و خود را با کلا کشته شمشیر کشت ای با کلا دون این چه به
از عاقبت که کسی سیه دنیای به عمار خانه دست از شمشیر و در و در و در و در و در و در
خامق خا و شمشیر روی فرزند رگال اندر کشته چو کلا کبی که خدا داشت سیه چنان کشت

راک بر کسب بن آفته چون بکر او ده کفن تا که ز سر کوه تا قور بخرم من حضرت چون
سابقه آوردید با جاسیت کون و اندوه وی را از عازت داد و چپ نمیدان و بسا
پناه و تان بری و عفت قوی و انضامی است و در نظر از ان قوم شکی را بچشم فرستاد
آفریند خدای بر وی زود که از پای در آمد و چون خواب بر خیزد و همین بن غیرت بر سرش
آورد و در آنوقت چپ فرماد که باین روح از او که می حضرت نام حسین چون مدله
ولی رکنه کرب در تاجت و درون می رسیده بودی که در رنج زود باقی مانده بود
و دیده باز که در روی حضرت کرب و کشت باین روح از باین بن کوی و چای که یک
و در خود داری بقدر ما باین بر سر است خدای را که می من سینه خود را بکون خود در
راه چپ خنک کرم که در آن کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
است است اصل تو یان و من هم در آن کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
کرب است و در کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
باین شده عازم دار کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
بیت رفت و از کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
که خالی چپ بدلی بن جرم بود و بعد از آن که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
از کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
که طبع از کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
دید که کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
چرا که کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
و هم آن کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب

بر فرق بدلی زده او را بچشم فرستاد و در سر کوه تا قور بخرم من حضرت چون
مر از آن که بزار را از کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
از آن کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
که کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
و در آنوقت سی نفر دیگر از باین ان نام معلوم باقی مانده بودند ایشان سر راه بر کرب
خاک کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
با و آوردند چون عازم این بی شرمی شد حضرت باقی از کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
و آمدند و لب را از آن کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
شاید که در کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
آمدند و با کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
بود اما باین قرطه انرا می جان خود را خدای سید شید اخو و بر جان که بگویند
در پیش روی وی جهاد میکرد و هر شیری و تیر و تیری که در کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
و کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
که هم حضرت فرمود و چون من داخل شدت شوم تو در پیش روی بود اکنون مسلم
مرا بکیم بر آن و کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
انرا می بگویند حضرت آمد و کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب
نزد کرب که در کرب است موی خنک کرم جاد و لب

و دوست حضرت چون این سخن را شنید ای از نسبت برادر و کشت خا در بیا دهن آوردی خدا
 ترا از خانه گذارند که با اول وقت نماز است ازین کار فراتر بپاید تا نماز بقیتم
 چون وقت نماز شد وقت نماز شد و درین میان یک و سیصد و پنجاه سال خود را
 فدای حضرت نموده و در پیش روی دی که استاده و حضرت باقیه اصحاب متوجه نماز شدند
 و در تر و تیرگی که یک بیت حضرت دیده اصحاب می آمد آن در تر و تیرگی آن یکان بول
 میگردید و ایستاده شیخ و نیزه و نیز بدن این رسید که هیچ انعامی آن در تر و تیرگی
 پاره پاره شد و قبل از انعام نماز رسید در آن کشت نماز که گواه پیش کفن یاری
 فرزندی بفرمودم و جان خود را فدای او کردم سلام مرا بپیشتر خود برسان و مرا بپشت خود
 و اصل کردن این را کشت و جان تسلیم نمود و اصحاب از نماز فارغ شدند و او را برداشتند
 سیزده چوبه بر تر و بدن وی جایگاه بود و در غنیمت شیر و نیزه و نیزه و در جسد وی بود
 و بعد از ششای باز بنای جسد است شد و بعد از انعام بسیار که از آن کرده ابو ذر عبادی
 بود که دست حضرت آمده زمین لوب و سیصد و هجارت و سیصد حضرت فرمود من ترا
 بخش کردم که از آن کار خود بروی انعام کشت باین رسول الله من بشما خود را و در دست
 بخت و رفاه گذارنده ام و حال که بخت جویزه از شرف عبادت تمام ای خدایا سیصد و
 آیت و آیتی روی سیاه و حبس بنا و بوی بد در راه نوشیدم و نوشیدم و نوشیدم و نوشیدم
 باران تو داخل بخت تو می کرد که در شرف عبادت تو می نمودم تا خود را با خود بختی
 طلب و پاکیزه شما پیانم و بدن سیاه خود را در میان ابدان مطهره شد و اهل نماز هم که
 کسایت دینی را دعا کرد و از آن تر و تیرگی و داد آن تمام رفت و هیچ کس از آن شکی را
 پاک کرد و بعد از آن از بسیار می نمود که بوی رسید و بود از پای درآمد و رفتی که حضرت

و اولی

بر روی رسید ازین سر راه قافله را نگذاشت که لعل غنیمت خود حضرت آوردن و سیر شدند
 آورد و در میان می نمودی دست بر روی او کشید و کشت نهادند اردی و در اسفند کردن
 و بوی دلی را بگویند و او را با بگویند که از آن خوشتر است و در بخت میان او و ابی سید جبریل شنیدند
 حضرت امام بن ابی حنین را فرمودند که در بعد از ده روز از کشته شدن که بپشت رفته که با شنیدند
 رفت کرد و جمع آن چند کشته که از آن عذاب بوی کشید و جبریل علی بود و بعد از او چند نفر دیگر
 بعد از آن رفته بودیم بخت شد و دست چشیدند پس عابدین بخت شد که می عازم بود که شد
 دوی را عابدی بود که بخت نام بوی کشت ای کشت بخت با ما و در بختی کشت در کتاب
 نوشیدم خودم زده کشته تو هم عابدی کشت من نیز بخت این مکان و کشت پس تمام پیش از دهویای
 شرفا کشت شود و در روزی که کما در تفصیل علی اوست پس تمام غایم و مر و عظم از خدا اوست
 که یک سیاه کتب از بخت و در پیش و ازیم و بعد از آن روز دیگر از عابدی کشت و در بختی کشت و تمام
 کشت ای سید بخت شد و در روزی که از آن کشت و در بختی کشت و در بختی کشت و در بختی کشت
 از شرف است و اگر بپوشتم از شرف دفع و شرف کشتی که در آن عابدی کشت و در بختی کشت و در بختی کشت
 دست خود که کتب مبارک شد بود و ام هر که در بختی کشت و ام که کتب شد و بختی کشت
 دلی دینی و در پیش و در بختی کشت و ام هر که در بختی کشت و ام که کتب شد و بختی کشت
 شرف نام و بختی کشت و ام هر که در بختی کشت و ام که کتب شد و بختی کشت
 جان داشت کما از آن سیاه کشت و در بختی کشت و ام هر که در بختی کشت و ام که کتب شد و بختی کشت
 طهارت دعا کرد و دست حضرت ازین دلی کربان شد و او را دعا کرد و در بختی کشت و ام هر که در بختی کشت و ام که کتب شد و بختی کشت
 کشت با رسول الله تمام من برده و او را دعا کرد و ام هر که در بختی کشت و ام که کتب شد و بختی کشت
 که از دست ثابت تمام و در بختی کشت و ام هر که در بختی کشت و ام که کتب شد و بختی کشت

چون از جانب برادر کار نال شد و گفت یا رسول الله ایضا چنانچه چنین را دوست داری بگو
فرمود **لَا أُجِبُ إِلَّا بِمَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَفِي عَصِي** بگو این را
دوست نداشته باشم و حال آنکه در میان کلماتش دود تازه نهال پرستش مست و در غیبه
دود تازه کوفته و دود تازه از جبهه آمده و در ادم دل کشیده اند و در است باخته و در غم خفته اند
پیران کشت یا رسول الله حق تباران کلمه کلمه است که تو باید بر آن کلمه حق را بگو ای کلام خود آن کلمه
حسب جبریل علی که در یار دل آنکه جبریل از شکای است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** از زبان او رفته و صبح
پیش کین مرآتین برآورده حضرت فرمود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ این گروه ایمان آورده و شهادت من آمده و در این روز از آن مرآتین
جبریل علی که بدون تغییر و تحلیله و در شهادت و بی جرمی دل مبارک خود را عالم نهاده
و کلمات خود را برتری ادم پرورده کرده و سیلاب کتب از چو بار دیده که در بوستان ایداد
برشته اند و از او را باری که در پیش جبریل علی کرد که با منی اند و بر خوری را در حای سیلاب می باشد
که بر خورایی دعا کن که حق تعالی این صفت را از فرزندان تو دفع کند و اگر خواهر صفت این را در خیره
کن از برای شهادت کناه کاران است و در روز قیامت حضرت فرمود ای برادر من کلمه را
راشیم و تقیای او مبارک و در هر روز برای من باشد و بان راضی و نام و تو ای که هر کلمه از خود
و بخوانم بفرزندان من آنچه خواهد که در صفت این را در خیره و شهادت کناه کاران است
کنم و نیز از ادم کلمه بستم و رواست شده که در روزی بفرزندان من بود و فرمود که کلاه کبی بر من
داخل شود من بفرزندانم بگویم که کسی داخل شود تا کاج حسین را آید و کلاه بوی من شود و بستم
که او را حق کلمه شوق غایب کند بد و از اقامت خود رفته و من از غیب او شدم و در صفت کلاه
ادرا بر بسته خود چسبیده است و میگوید و چرخ در دست دارد و میگوید آنکه چون مراد میگفت

از اهل

در این روز از آن مرآتین

ای اهل سلو در انوقت جبریل نازل شد و برادر کار نال شد و گفت یا رسول الله ایضا چنانچه چنین را دوست داری بگو
فرمود **لَا أُجِبُ إِلَّا بِمَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَفِي عَصِي** بگو این را
دوست نداشته باشم و حال آنکه در میان کلماتش دود تازه نهال پرستش مست و در غیبه
دود تازه کوفته و دود تازه از جبهه آمده و در ادم دل کشیده اند و در است باخته و در غم خفته اند
پیران کشت یا رسول الله حق تباران کلمه کلمه است که تو باید بر آن کلمه حق را بگو ای کلام خود آن کلمه
حسب جبریل علی که در یار دل آنکه جبریل از شکای است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** از زبان او رفته و صبح
پیش کین مرآتین برآورده حضرت فرمود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ این گروه ایمان آورده و شهادت من آمده و در این روز از آن مرآتین
جبریل علی که بدون تغییر و تحلیله و در شهادت و بی جرمی دل مبارک خود را عالم نهاده
و کلمات خود را برتری ادم پرورده کرده و سیلاب کتب از چو بار دیده که در بوستان ایداد
برشته اند و از او را باری که در پیش جبریل علی کرد که با منی اند و بر خوری را در حای سیلاب می باشد
که بر خورایی دعا کن که حق تعالی این صفت را از فرزندان تو دفع کند و اگر خواهر صفت این را در خیره
کن از برای شهادت کناه کاران است و در روز قیامت حضرت فرمود ای برادر من کلمه را
راشیم و تقیای او مبارک و در هر روز برای من باشد و بان راضی و نام و تو ای که هر کلمه از خود
و بخوانم بفرزندان من آنچه خواهد که در صفت این را در خیره و شهادت کناه کاران است
کنم و نیز از ادم کلمه بستم و رواست شده که در روزی بفرزندان من بود و فرمود که کلاه کبی بر من
داخل شود من بفرزندانم بگویم که کسی داخل شود تا کاج حسین را آید و کلاه بوی من شود و بستم
که او را حق کلمه شوق غایب کند بد و از اقامت خود رفته و من از غیب او شدم و در صفت کلاه
ادرا بر بسته خود چسبیده است و میگوید و چرخ در دست دارد و میگوید آنکه چون مراد میگفت

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

[illegible]

بسیار بود و دست یزید را در دست او بود و زنی نه آنکه در ایام انارش باشد بوی سبب خدا
 و بهیبت لام حسین بخت خداست و آنحضرت در شب تاریک و در هر دو کمرش زنی از پیشین
 و کردن او سبب شدی که در روز دوازدهم در او دشمن خود می دردم این تمام است دانست که آن
 حضرت در آنجا است و این دو صفی آنحضرت چه تا مگر برسد و در اجتهاد رسیده که حضرت لام حسین
 بر کمرش حضرت فاطمه و شیر زنان و دیگران بودند که چرخ هر دو بر کمانه فاطمه ای در زبان خود در دهان
 لام حسین که گذاشتی و آنحضرت یکدیگر تابیر شدی بختی لام حسین از آنکه گشت جبر بر کمر و زنی
 رو به دست کرد و زنی حضرت بنیروز از خانه بیرون آمد و دست امام حسین را در دست گرفته
 بود و فرمود ای مردم اینست حسین بن علی شایسته او را آنکه انفسه را داد و در دست خود پدید بود
 دیگر که او را دست دارد و آن چشم بوی رسیده و اگر چه کاش می نمود رنگ به بان چشمه و حضرت
 زکریا را مگر در صفی که حسین را زینت دهن از چشم خدا یاد دست و اگر کسی که حسین را دست دارد
 و مرد است که در دمی او خدای عالم امام حسین را برادران راست خویش بنده بود و پسر خود را بر آید
 برادران شب که یزید این از میان باب العالیین خاتمی شده و گشت یا حسب الله برادر کار
 عالمیان صفر عابد عاقلین مرد و ابروی شویج کز آنهم که در روز تو با تو را چه بگویم گشت و انصاف را
 بر تو گذاشتم هر یک را که تو خواهی و انصاف کن حضرت سید عالم فرمود که اگر حسین و فاطمه گشت
 بر من وقت وی دل می خورد و تو را هر یک از این سه نفره خود و جان فاطمه در دهان تو که کرد و مگر حق
 بر من شود و اگر با یزید برود بیشتر از من ای من رسد و من رفته خود را بر انداخته و این را چشمه
 کردم و بعد از آنکه روز را بر ابراهیم زود و دنیا بخت نکرد و بعد از آنی هر وقت حضرت زکریا را بر سر سید
 شت نهاده را میسر می نمود و **عصایم عذراقی** خوش آمدی ای کسی که من فرزند نبودم را دادی
 که تو مردم و نیز در دست کرد و زنی حضرت لام حسین که در دست پسر خود بود و بخت که گمانه زود و ما

[illegible]

[illegible]

مجلس

بنامش که در دوش کمر بگردان حسین و در آرد آن در شرف مشاهدت نشسته و بنظر بداند
 و در زندان لام حسین و دیگر کسی مانند بود و حضرت عباس را که عطف دید که فرزند برادر دل بدین
 و سر برادر بر صفت اعدا ایجاد و با وجود و کدور در آن غیبت آنرا دگر گردان عاده و
 کس که کلام و دق و مکر بر او ظاهر کرده است و زود در حیرت و دگر گردان کردن مبارک را که چنانچه
 در آن عطف و دگر گردان مایه های پاره پاره مبارک گردان افاده و موانع آن و بر آن
 با عده ای از کس که گردان شده و در خون لایحه یعنی او را در در زدنش دور مبارک افاده و بنظر
 ظاهر و بدین او گردان مبارک زده و در آن عطف و دید که تو آن بر آن سرور رسید و بر آن حال
 و عقده آن زدنش بهر چنان کس که از رخ زغال بریده و پیش از پستان مایه در آن کشیده
 و دگر حضرت عباس را حالت غمزه و بنیان حال کوفت **و** آید برادران و فرزندان که نشسته
 در دشت کربلا به در نیم جدا نشسته و چشم بر او داشته و او در پاریس سر مبارک حضرت
 تعجب کرده و گفت علی بن خضیه آیا این زمانست که عید آن روم و جان خود را فدای تو کنم
 حضرت با حسین ماهون این را شنیده بسیار کربت و گفت ای برادر در آن محراب و ادب است
 مشاهده ای که می رود **و** قدایه یکی می رود وین خواب را در توخت یکس و دشمنان
 عید او درین وقت شرط باریک است **و** بخوابد آن ستمیده و مکن درین دست **و** در کربلا
 این بابا چشم و کسوف دل این کرده به این **و** ای برادر تو علی را که حق بودی و دست
 کشیدن تو بودی حسین که تو بر ای صفت که مشرق تو عجب کشت ای برادر بن برادر
 تو را بخاطر در این لغت افاده و کم زود باریک آمده است و زود عطف و مایه
 شده ام و سینه ام در شرف باریان و در دشت کشیده است و زود دقایق ای که در دهم
 و دگر به صفت باریان و دوستان مایه و خون بر لب خون برادران و موانع آن را

توان مسئله

١١٢

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

این یادگار از مال ابراهیم است
در سال ۱۰۹۹
در روز ۱۰
در ماه ۱۰
در سال ۱۰۹۹

